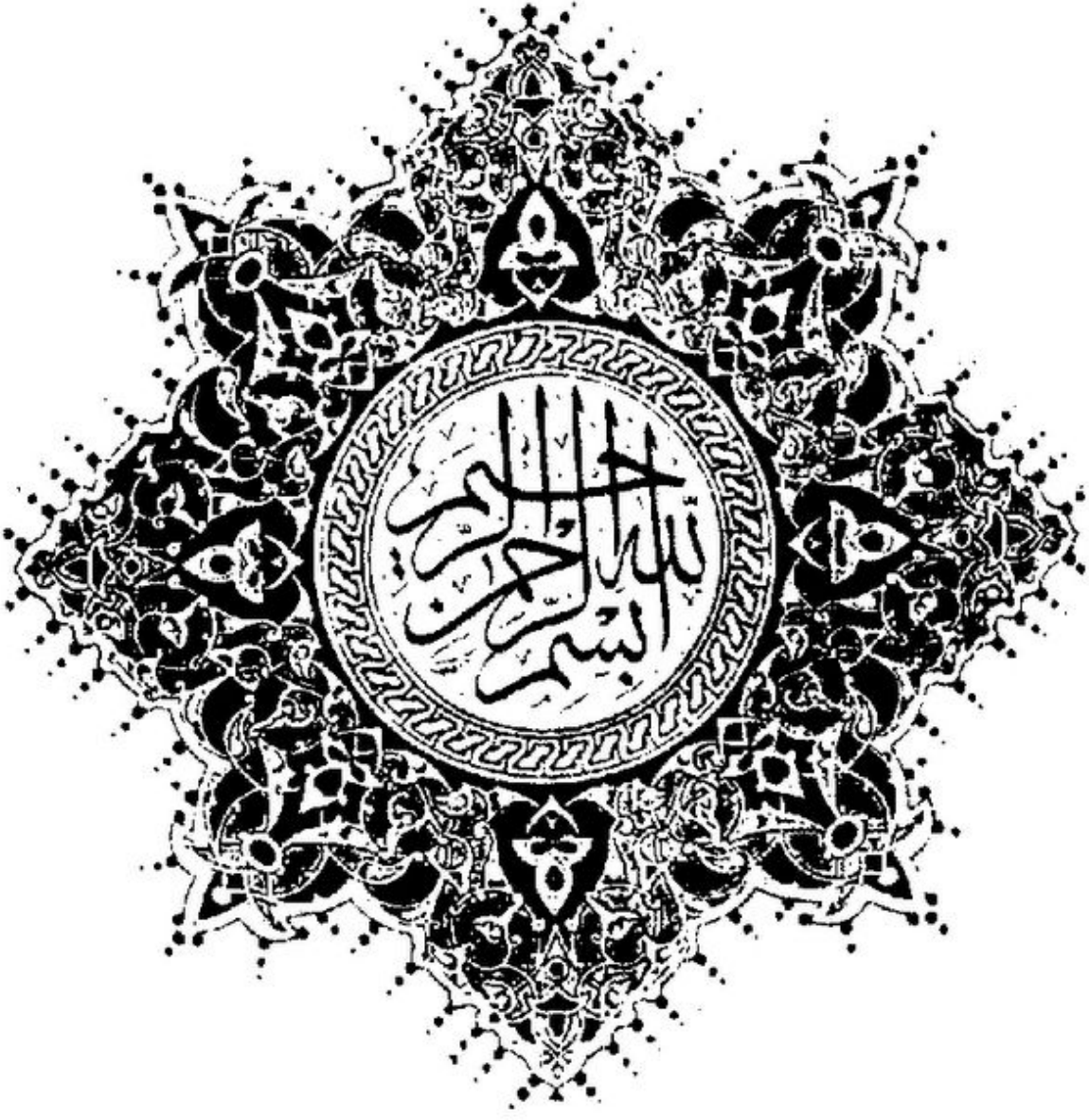


دیوان اشعار

نوای دل

سراینده: دکتر علی رجالی (استاد تمام گروه ریاضی دانشگاه اصفهان)

۱۳۹۳



فهرست

۱۴	بخش اول
۱۵	دل
۱۶	طریق وصال
۱۸	دیدار
۲۰	قدرت خدا
۲۲	خدای رزاق
۲۳	مناجات نامه
۲۵	مناجات
۲۷	قرآن
۲۹	حضرت محمد (ص)
۳۱	معلم
۳۲	قیامت
۳۴	حضرت فاطمه (س)
۳۶	کوثر
۳۷	حضرت زینب (س)
۳۸	حجاب
۳۹	زینت زن
۴۱	مادر
۴۳	امیر مومنان علی (ع)
۴۴	شیعه نامه
۴۶	شیعه

٤٨	غدیر خم
٥٠	ولایت امیرالمومنین (ع)
٥٢	درمان گناه
٥٣	نصایح حضرت علی (ع) به کمیل
٥٦	شهادت حضرت علی (ع)
٥٧	پدر
٥٩	در سوگ پدر
٦٠	نام گذاری امام حسن (ع)
٦٢	میلااد امام حسن مجتبی (ع)
٦٣	کربلا
٦٥	دشت کربلا
٦٧	شهادت کربلا
٦٩	امام حسین (ع)
٧١	درس عاشورا
٧٣	شهادت
٧٥	حضرت ابوالفضل (ع)
٧٦	در مدح حضرت ابوالفضل (ع)
٧٧	علم امام جعفر صادق (ع)
٧٩	بهار مومن
٨٠	امام علی بن موسی الرضا (ع)
٨٢	افول خورشید طوس
٨٣	گفتگو
٨٥	آخرین وارث

۸۷	روز موعود
۸۹	عشق
۹۱	انتظار
۹۳	اصول و فروع دین
۹۵	درس هایی از دین
۹۷	عبادت
۹۹	نماز
۱۰۱	گاهلی در نماز
۱۰۳	روزه
۱۰۵	اهداف روزه
۱۰۶	حج
۱۰۸	زکات
۱۰۹	جهاد
۱۱۱	نشر علوم
۱۱۲	مجالس ارزشی
۱۱۴	نصایح شیخ انصاری به نظام الملک
۱۱۵	نصایح خواجه عبدالله انصاری
۱۱۶	بهترین هادر کلام معصومین
۱۱۸	حفظ دین
۱۱۹	نصیحت
۱۲۰	معرفت نفس
۱۲۱	الله اکبر
۱۲۲	شاه خوبان

۱۲۳	من کیستم
۱۲۴	خواب و بیداری
۱۲۵	به نام خدا
۱۲۶	عدل علی
۱۲۷	پند و اندرز
۱۲۹	دیدار حق
۱۳۱	یا فاطمه
۱۳۳	معرفت
۱۳۵	پست و مقام
۱۳۶	راز و نیایش
۱۳۷	یاد یار
۱۳۹	رمز موفقیت
۱۴۱	دنیا طلبی
۱۴۲	حکایت (شاه و وزیر)
۱۴۳	حکایت (افتادن در چاه)
۱۴۴	طریق وصال
۱۴۶	رهایی
۱۴۷	پند و نصیحت
۱۴۸	حضرت علی و بهترین ها
۱۴۹	بخش دوم: رباعیات
۱۵۰	رباعیات
۱۵۰	احادیث
۱۵۰	خدا

۱۵۱	زهرا و علی
۱۵۱	دین
۱۵۱	اباعبدالله
۱۵۲	دوستی
۱۵۲	قناعت
۱۵۲	دل شکستن
۱۵۳	جنگ جهانی
۱۵۳	آثار ظهور
۱۵۳	نصیحت
۱۵۴	شناخت
۱۵۴	شهادت
۱۵۴	شهادت حضرت علی
۱۵۵	حضرت یوسف
۱۵۵	کوثر
۱۵۵	ترس
۱۵۶	سوره کوثر
۱۵۶	مردان خدا
۱۵۶	ندانستم
۱۵۷	اصول دین
۱۵۷	شب قدر
۱۵۷	بندگی
۱۵۸	حیات و زندگی
۱۵۸	زندگی

۱۵۸	محمد(ص)
۱۵۹	معلم
۱۵۹	دیر فهمیدم
۱۵۹	بهشت
۱۶۰	راه نجات
۱۶۰	دخت نبی
۱۶۰	توکل
۱۶۱	هوای نفس
۱۶۱	آرامش
۱۶۱	حسین و کربلا
۱۶۲	ولادت امام حسن
۱۶۲	شکر نعمت
۱۶۲	حفظ دین
۱۶۳	نیایش
۱۶۳	نینوا
۱۶۳	هدف کربلا
۱۶۴	ذکر خدا
۱۶۴	محضر خدا
۱۶۵	بسم الله
۱۶۵	انتظار موعود
۱۶۶	عید فطر
۱۶۶	قدر
۱۶۶	گناه

۱۶۷	نماز و ولایت
۱۶۷	صفات رذیله
۱۶۷	ترک عصیان
۱۶۸	کجارت
۱۶۸	اذان و اقامه
۱۶۸	غیبت
۱۶۹	کعبه حق
۱۶۹	دل و زبان
۱۶۹	غرور
۱۷۰	صبر
۱۷۰	شناخت خداوند
۱۷۰	همنشینی
۱۷۱	طریقت
۱۷۱	دیوانه
۱۷۱	جنان
۱۷۲	شناخت خدا
۱۷۲	لطف
۱۷۲	عاقل و جاهل
۱۷۳	صبر و تحمل
۱۷۳	کودکی و پیری
۱۷۳	تقوا
۱۷۴	تولد و مرگ
۱۷۴	ظرفیت

۱۷۴	یوسف و مهدی
۱۷۵	نظر مردم
۱۷۵	عاشق
۱۷۵	عشق
۱۷۶	مسیر حق
۱۷۶	مراحل وصال
۱۷۶	روز موعود
۱۷۷	راه نجات
۱۷۷	همنشینی
۱۷۷	هفت سین
۱۷۸	هفت سین (عید کهن)
۱۷۸	مست
۱۷۸	مستی
۱۷۹	عشق حقیقی
۱۷۹	اعتماد و دوستی
۱۷۹	دولت مند و درویش
۱۸۰	مست خدا
۱۸۰	بی وفایی
۱۸۰	روز موعود
۱۸۱	ایمان و تقوا
۱۸۱	ظهور امام زمان
۱۸۱	یاد پدر
۱۸۲	کاش می شد

- غرق دنیا ۱۸۲
- دار فانی ۱۸۲
- بخش سوم: اشعار گوناگون ۱۸۴
- نوای دل ۱۸۵
- این کجا و آن کجا ۱۸۷
- در مدح حضرت مهدی (ع) ۱۸۸
- دهه ی فجر ۱۹۰
- صفات خدا ۱۹۲
- در محضر خدا ۱۹۳
- ره آورد شب قدر ۱۹۴
- مزار فاطمه (س) ۱۹۶
- حضرت علی (ع) ۱۹۷
- هدف کربلا ۱۹۹
- در انتظار موعود ۲۰۱
- عید سعید فطر ۲۰۲
- اشک شوق ۲۰۳
- الهی نامه ۲۰۴
- بسم الله ۲۰۵

بخش اول

اشعار

مثنوی

دل

ذکر ما جز ذکر یا الله نیست جز خدا از بطن ما آگاه نیست

نفس ما افعی و طغیان گر بود خانه دل، منشاء هر شر بود

چشم را از هر گنه دوری رواست این جهان چون محضر پاک خداست

گر گنه آید بسوی مسلمین تار می گردد دل از نور یقین

چشم بیند وانگهی دل می رود آدمی رو سوی باطل می رود

میشود جاری ز چشمه شط و رود چشم را بر محرمان باید گشود

نفس دون را روز و شب سرکوب کن سینه را خلوتگه محبوب کن

دل چو باشد خانه پروردگار میشود از عشق ایزد بیقرار

دل اگر عاشق شود دیوانه وار بال و پر میسوزدش پروانه وار

دل اگر جولانگه شیطان شود مخزن هر نکبت و خسران شود

دل، مرا از بند خود آزاد کن دل مرا با نور یزدان شاد کن

چون که عاشق سوی کوی دلبرم منتظر باشم که آید در برم

با ولی بودن ترا همراهی است غیر مهدی دل سپردن واهی است

نفس را سرکوب و دل آباد کن روح را با یاد حق آزاد کن

ای رجالی این جهان زندان توست این بدن، همچون قفس برجان توست

طریق وصال

دَکر ما دَکر ی بجز الله نیست کار ما در شان این درگاه نیست
کار ما هر روز و شب یاد خداست عاشقی جز بر خدا کاری خطاست
دَکر حق دل را تسلی می دهد بوی زهرا بوی جنات است و گل
بوی زهرا بوی جنات است و گل بوسه زد بر صورتش ختم رسل
بستگی بر اهل بیت مصطفی همچو قرآن هست مصباح الهدی
مستی ما از ولایت دور نیست شیعه را جز مرتضی منظور نیست
مستی ما، بی خود از خود گشتن است دل به زلف یار دیرین بستن است
مستی ما مستی دیرین بود مستی فرهاد بر شیرین بود
عشق ما عشق حقیقی بر خداست دیدن یار و لقای کبریاست
عشق سالک بهر حق جان دادن است چون علی در شط خون افتادن است
هفت شهر عشق را پیمودن است چون خم زلفش، پریشان بودن است
شهر اول، شهر خود سازی بود این جهان کی ورطه بازی بود
شهر دوم دور گشتن از گناه این سفر دور است و این ره پر ز چاه
توبه ای همچو نصوحا لازم است حق تعالی، بر امورت عالم است
هر که خواهد وصل روی ایزدی سر نهد بر آسمان سرمدی

تخلیه با یغظه، بعد از تخلیه جملگی ارکان وصل تجلیه

هفت شهر عشق، چون پیموده شد سر به خاک دوست هر دم سوده شد

جان رها شد، گر ز بند نفس پست دل ز روی ماه جانان، گشت مست

هر چه بینی، جمله اش آیات اوست ذره ذره در پی اثبات اوست

ای رجالی، راه حق پیمودنی است گر رسی تو بر وصالش دیدنی است

دیدار

لحظه ای آزاد از بند قفس	آرزو دارم که گردم یک نفس
بل بینم جلوه ای از آن جهان	همچو مرغی در میان آسمان
ز آنکه باشی غمزه ساز و دلربا	یا بجویم روی ماهت در لقا
دل نهم بر آستان سرمدی	تا ببینم نور ذات ایزدی
هر کجا باشی بیایم ای خدا	چونکه خود گفתי بسوی من با
چون مگس قصد کوی عنقا کند	من که هیچم چون ترا پیدا کنم
وان صراط مستقیم است در جهان	گر چه راهت روشن است بر خالصان
من گنه کارم عطا بنما جواز	مرکب معراج من باشد نماز
بی مجوز که توانم بگذرم	چون مسافر سوی کوی دلبرم
کاو مرادو مرشد است و رهبر است	هادی این ره مرا پیغمبر است
خستگی بیرون ز جان و تن کند	چون چراغی راه را روشن کند
تا دمی کاو دل بر این دنیا نهد	این مسافر کی به مقصد می رسد
کی رسد هر کس که بی تقوا بود	اندر این ره پستی و بالا بود
بی عصا کی میتواند رفت کور	خود توانا هستی ای دریای نور
روز فصل آید شود گاه جواب	چون قیامت گشت و هنگام حساب

شرمسارم در حضورت ای خدا	من که دانم کرده ام با خود جفا
تو عظیم و چاره ساز و دستگیر	من گنه کار و خطا کار و فقیر
خود پرست و پست و عاصی گشته ام	گر چه من غرق معاصی گشته ام
لیک در پیشت کنون شرمنده ام	گرچه شیطان هوس را بنده ام
نامه ام خالی بود از هر ثواب	من به خود افتاده ام در منجلا ب
خود تو می بخشی گناهان مرا	لیک ای دریای رحمت ایزدا
در پی فضل تو آگه آمدم	من به امید تو این ره آمدم
از ازل وصل ورا اندیشه کرد	چون رجالی بندگی را پیشه کرد

قدرت خدا

دستگیر سایل و شاه و وزیر	ای امید بینوایان فقیر
در فراغت جملگی بیهوده اند	در پناه تو همه آسوده اند
نام تو بردن همیشه کار من	ای پناه بی پناهان یار من
بهر هاجر در صفا و مروه را	آب زمزم در کنار کعبه را
از برای بنده حیران ز ذات	شد تجلی قدرتت اندر سمات
از تو می خواهد میان اشک و آه	تو امید یوسفی در قعر چاه
در مصایب یار انسان بوده ای	تو پناه بی پناهان بوده ای
جملگی مدفون شدند در بحر نیل	لشکر فرعونیان کردی ذلیل
مردگان را زنده یا رب می کنی	شب به روز و روز را شب می کنی
قصر قارون گشت ویران و خراب	حافظ یونس تو بودی اندر آب
چیره کردی قدرتت شد آشکار	ترس را بر دشمن اصحاب غار
در امان از دیده شاه زبون	سالها در غار پنهان و مصون
شد تجلی قدرتت اندر سکوت	ناجی احمد ز تار عنکبوت
شد گلستان در حضور حزن شاه	آتش حصر نبی در سوز و آه
تا که بنماید مرا مت را سیل	حافظ موسی به روی شط نیل

طفل بى اذن خدا شيرى نخورد تا كه مادر آمدو سينه سپرد

چون رجالى نا توان از وصف توست روز و شب چشم انتظار لطف توست

خدای رزاق

به بسم اله که رحمان و رحیم است که منکر در قیامت در حجیم است
خدا آگه به آنچه در جهان است به هر جنبنده ای روزی رسان است
شنیدستی که موسی وقت مردن طلب بنمود رد جان سپردن
که تا بر مادرش باشد پرستار چو زالی بود رنجور و گرفتار
ندا آمد که موسی بین کف رود تو کرم خفته را در دست معبود
هر آنکس اندرون سنگ خارا رساند روزی این بینوا را
همو بر ما در تو خود وکیل است زمین را و زمان را خود کفیل است
پشیمان گشت زین گفتار موسی سپردی جان خود بر حی اعلا
اگر کردی توکل بر خدا یت رجالی عاقبت داری رضایت

مناجات نامه

الهی سینه ای دهه پر ز حکمت ببینم راز و اسراری ز خلقت
الهی دیده ای ده در درونم نبینم جز خدا زیرا زیونم
الهی طاقتم از حد گذشته وصال دیدنت منظور گشته
الهی نفس دون سرکوب فرما تو دیدار رخت مقدور بر ما
الهی طاعتی ده در ولایت عبودیت عطا بنما ز رافت
الهی قدرتی ده تا تا توانم یقینی ده که از خود برانم
الهی بخششی بنما ز رافت زبانی ده که گویم شکر نعمت
الهی عیب و عذر ما کثیر است عبودیت علاج بی نظیر است
الهی فضل تو بی حد و حصر است تجلی تو اندر چرخ دهر است
الهی دست من گیر از خطا یا پشیمانم ز لغزشها جفاها
الهی من ذلیل و ناتوانم ندارم جز خدا ورد زبانه
الهی چشمه ای از نور ایمان عطا بنما فقیران را ز احسان
الهی معرفت با نور قرآن هدایت می کند ما را ز خسران
الهی شیعیان دارند آنی ظهور حجت و صاحب زمانی
الهی کی شود دیدار مولا امام شیعیان ، آن نور والا

الهی مردمان از مکر دشمن ندارند صلح و آسایش نه ایمن

الهی عاقبت، در وقت مردن بیامرز این حقیر کوی و برزن

الهی، بنده غافل ز معبود پشیمان گشته ام، ای صاحب جود

الهی، لحظه ای بر ما نظر کن امید نفس دون را بی اثر کن

الهی کن رجالی را هدایت مصون بنما ورا از هر رذالت

مناجات

خوشا آنان که در راز و نیازند	به دنبال خدای کار سازند
خوشا آنان که حق راضی ز آنهاست	رضاشان در رضای یار تنهاست
خوشا آنان که قبل از مرگ و احضار	به فکر قبر خود هستند بسیار
خوشا آنان که مشغول نمازند	عبادت با خدا را چاره سازند
خوشا آنان که مشغول قیامند	محافظ از کیان اندر خیامند
خوشا آنان که مشغول نمازند	عبادت با خدا را کار سازند
خوشا آنان که دایم در رکوعند	به درگاه الهی در خضوعند
خوشا آنان که در حال سجودند	به تسبیح خداوند وجودند
خوشا آنان که در حال قعودند	به فکر ذکر و تسبیح و صعودند
خوشا آنان که در فکر قنوتند	که مشغول دعا اندر سکوت
خوشا آنکس که در راه سعادت	ندارند رهنمایی جز امامت
خوشا آنرا که قرآن رهنا بود	چراغ دین و دانش رهگشا بود
خوشا آنکس که دارد مهر مولا	گزیده در جهان یاران والا
خوشا آنان که یاران حسینند	همیشه واله آن نور عین
خوشا آنان که رحمت کارشان بود	شرافت روز و شب کردارشان بود

رهاشان کرده از فلهوای غفلت	خوشا آنان که ایمان در قیامت
ندارد چشم و امید ی به واهی	خوشا آنکس که از فیض الهی
گذشتند از زن و فرزند و نکبت	خوشا آنان که در راه شهادت
رها کردند خود و اموال و ثروت	خوشا آنان که در راه ولایت
که دارد هر نفس شوری و حالی	خوشا مشتاق جانان چون رجالی

قرآن

ره آورده شب قدر است قرآن	بود میراث احمد این گلستان
بود هر آیه اش رازی ز رحمان	به تعلیمش شود، دنیا چو رضوان
کتاب زندگی آیین رحمت	قواعد را ببین در جامعیت
چگونه عام بودن، نظم و سامان	مبین می شود، هر یک چه آسان
کتاب دین و دانش، سوی احمد	کتاب عشق باشد، نور سرمد
ستون محکم عرفان وایمان	بود رمزش قرایت، فهم قرآن
صفات مستتر در سینه ای آن	که نورانی شوی از پرتوی آن
کتاب معرفت، سر چشمه ای نور	گشاینده بود، هر نقطه ای کور
به کام مومنان صهباست قرآن	به چشم کافران، تیری است فرقان
خدا یا کن هدایت هر مسلمان	گشایش کن گره، از لطف و احسان
شفا ده ای طبیب درد انسان	همه مرضای جسم و روح پنهان
چو نعمتها ز رب العالمین است	کلام حق، بدان عالیترین است

که روشن می کند قلب محبان بود افضل تر ین منجی انسان

شراب عشق، آن دریای جوشان بود یک هدیه ای، از سوی سبحان

کلام جاودان، عالیتین ذکر کتاب حق بود، سرچشمه ای فکر

خداوندا رجالی را ز رحمت بیخشا هر گناه و جرم و غفلت

حضرت محمد (ص)

السلام ای مشعل نور یقین	باعث هستی و ختم المرسلین
مشعل تو در زمین و آسمان	میدرخشد همچو خورشیدی عیان
نام پاکت روح را مرهم بود	افتخار عالم و آدم بود
ای محمد، ای شه اسلام و دین	وی که داری نور حق را در جبین
ای محمد، ای مرا آرام جان	گنج رحمت طایر خلد آشیان
کعبه اهل کمال و معرفت	قبله ی جانها تویی در منزلت
ای محمد، نور چشم مسلمین	معدن جان را تویی در ثمین
ای وجودت معدن اسرار حق	خود تجلی گشته در دیدار حق
مظهر توحیدی و صاحب کمال	جلوه ذات خدای لا یزال
ای محمد مظهر خلق کبیر	صاحب حمد و مقام بی نظیر
خلق را منجی ز گمراهی تویی	مظهر آیینه شاهی تویی
چونکه قرآن هدیه الله بود	ناجی مردم در این بیراه بود
ای محمد نور چشم انبیا	مظهر احسان و ایمان و عطا
شیعه با قرآن و عترت زنده است	این دو تا آخر به هم پاینده است
دین تو چون اکمل ادیان بود	زین سبب خود مرضی یزدان بود

تا قیامت دین تو بر پا بود مکتبت تا حشر پا بر جا بود
با قیامت بت ز کعبه رانده شد قبله گاه مسلمین پاینده شد
تا پیمبر در جهان مشهور گشت دین حق در لا مکان چون نور گشت
دعوت اسلام بر شاهان نمود کاخ ظلم و جور را ویران نمود
حکم حق در حج آخر داده شد خلق را انعام دیگر داده شد
گشت حیدر جانشین احمدی در غدیر خم به فضل سرمدی
هر که فرمان نبی لیبیک گفت مرمردل با درفش عشق سفت
ای رجالی با توسل بر رسول جمله ی اعمال می گردد قبول

معلم

ای معلم وارث پیغمبران	بهره مند از سر حق در هر زمان
ای معلم ای منادی بشر	مردمان را رهنما و راهبر
معرفت را تزکیه افزون کند	عاشق جانانه را مجنون کند
تزکیه با علم گر توام شود	باعث اصلاح در عالم شود
کیستی تو صادق و پرهیز کار	چیستی تو مظهر زهد و وقار
ای معلم اهل تحقق و اثر	صاحب فهم و کمالی و هنر
هادی راهی فروزان گشته ای	راوی اسرار قرآن گشته ای
همچو شمعی شعله گشتی سوختی	تا که خواندن را به ما اموختی
شغل تو همسان شغل انبیاست	اجر تو در نزد ذات کبریاست
شغل تو چون کار مردان خداست	شغل دینداران و کار اولیاست
چون ستاره میدرخشی هر زمان	رهنما و هادی خلق جهان
شان تو جانا بسی بالا بود	جایگاهت نزد حق والا بود
در نجابت الگوی انسان تویی	مظهر پاکی و هر احسان تویی
کی توان رسم ادب را داشتن	در سخن قبل از تو لب برداشتن
گر رجالی شغل احمد پیشه کرد	از ازل وصل خدا اندیشه کرد

قیامت

گفت مولایم حسین بر اهل جور
قبل هر فسقی ز رزق حق مخور
گر توانی شو ز ملک حق برون
نیک دانم زین عمل باشی زبون
رو به جایی تا نبیند حق ترا
چون بود نزدیکی گردن ورا
گر توانی جان مده در مردنت
هر که جان داده بگیرد ار تنت
گر توانی از جهنم شو رها
آهن خالص ز معدن کی جدا
وانگهی باشد ترا سوی گناه
راه دور و سنگلاخ و پر ز چاه
گفت پیغمبر که نور سرمد است
نام پاکش مصطفی و احمد است
در قیامت حضرت رب عزیز
میکنند پرسش ترا از چار چیز
ابتدا از گوهر عمر گران
می کند پرسش ز هر پیر و جوان
مرمر جسمت چه سان فرسوده ای
آخر این در نهان چون سوده ای
ثروت را چون بدست آورده ای
در کدامین راه مصرف کرده ای
مهر ورزیدی تو بر ال رسول
با علی وجمله اولاد بتول
یا که قلب مصطفی خون کرده ای
عشقشان از سینه بیرون کرده ای
بین سلیمان با ملک دارد سخن
در خصوص قبض جان از جسم وتن
گر فرو آیی ز بهر قبض جان
چهره ات بر مردم صاحب کمال
چهره ات بنما تو اندر این جهان
باعث حیران شده اندر جمال
لیک چون بر اهل جور آیی فرود
قابل رویت نباشد گر چه زود
چون گنه قلب ترا تسخیر کرد
ذکر حق کی بر دلت تاثیر کرد
هر که نفس خویش را درمان نکرد
مار و عقرب در درونش ریخت درد
چونکه موسی خواهد آنرا اژدها
تا عصایی سازد و گردند رها
اژدها ی نفس گر گردد رها
موسی باید که تا گردد ورا

ای رجالی رو به دنبال حسین گیر سر مشقی ز افعال حسین

حضرت فاطمه (س)

السلام ای طالب اسرار هو گوهری چون فاطمه هرگز مجو
فاطمه دخت نبی مرات حق فاطمه خود آیت اثبات حق
فاطمه خود برترین بین زنان چلچراغ محفل و نور جنان
بود بابش صاحب دین مبین شوی نیکش مظهر علم و یقین
مادری همتای او ولله نیست همسری بهتر ز ثارالله نیست
چون ملایک عقد زهرا خوانده اند پای کوبان جشن بر پا کرده اند
شادمانی از زمین تا ماه شد جبر بیلش خادم در گاه شد
مهر ورزیدن به او آیین بود زندگی با عشق او شیرین بود
فاطمه جانانه ای بهتر ز حور فاطمه در دانه ای هم رنگ نور
نور سرمد کفو حیدر فاطمه زینت جان پیمبر فاطمه
دخت احمد نور چشم مصطفی جان فدا یش جان نثار مرتضی
او که باشد یادگار مرتضی دین حق را پاسدار و رهنما
او شهید و حامی آل علی است کشته دین خدا بعد از نبی است
فاطمه آن جلوه گاه ایزدی مظهر حق گنج لطف سرمدی
چونکه با شد صاحب اسرار حق آن تجلی گشته در انوار حق

هرچه در آن عالم و در این کف است	در حقیقت منجلی در مصحف است
مصحف کامل کند اسرار دین	حامی قرآن و اسلام مبین
فاطمه ام ابیها اعظم است	تحفه پروردگار عالم است
واضح قدر است و میزان و قضا	اوبود نور در هستی در سما
فاطمه وصفش چو مولا کس نگفت	جز علی جای پیمبر کس نخفت
کی رجالی و صف او را قادر است	چون زبان در مدح زهرا قاصر است

کوثر

ای دخت نبی، مخزن اسرار دو عالم ای کوثر دین، مظهر حق، بضعه خاتم

ای جلوه حق، نور نبی قلب پیمبر وی بهر پدر مادر و ای نادره دختر

زهراست ترا نام و تو خود خیر نسایی زینب بودت دختر و تو گنج سخایی

ای فاطمه ای گوهر یکدانه مادر ای نور دل احمد و ای شافع محشر

ای زوجه حیدر، شرف آدم و حوا وی مادر سبطین و بهین مادر دنیا

ای راضیه و مرضیه و زهره و زهرا ای فاضله و کامله وام ابیها

ای بین زنان برتر و ای کفو علی تو با خصم علی دشمن و از کینه بری تو

ای مادر دو پاره تن و نه شه اسلام از بهر ولایت سپری در ره اسلام

شو واسطه تا مهدی موعود بیا ید و ز سینه ی یاران غم دوران بزداید

تا کی بود او مخفی و ما وآله و حیران تا کی بسراید چو رجالی غم هجران

حضرت زینب (س)

السلام ای زینت جان بتول زینب ای آلاله باغ رسول
ای تو بر افلاکیان نور بصر در شدايد خلق را امداد گر
بود صدیقه لقب بر مادرت در حجاب و معرفت هم سنگرت
مادرت صدیقه کبری بود در صداقت کنیه ات صغری بود
ای تو عنقای شرف بر کوه قاف حافظ حجب و نگهبان عفاف
ای پرستار پدر با اشک و آه بر ولایت یاور و پشت و پناه
راه تو چون مادرت راه خداست شاهد این مدعا در کربلاست
کاخ را با نطق خود کردی خراب بر یزید آمد نمودی از عذاب
تو زبانت تیغ عربان بود و تیز همچو شمشیری بود اندر ستیز
ای که هستی هم وصی هم ختم راه مشعل اسلام بر دستت گواه
بر تو ای دارنده صبر عیوب حبذالله هر پگاه و هر غروب
مر ترا آمد سوال ای دل پریش در خصوص حب حق و حب خویش
داد پاسخ این چنین شیر خدا کای عزیز خالق هر دو سرا
حب تو در نزد من حب خداست مهر تو از مهر خالق کی جداست
نور چشم حیدر صفدر تویی بر رجالی شافع محشر تویی

حجاب

چونکه زهرا گشت الگوی زنان میتوان گفتا که در گشته نهان

در صدف چون قطره هر کاو جا گزید همچو گوهر در کنارش پرورید

زن بود محفوظ چون اندر حجاب می شود محصور نور اندر حجاب

عزت و شوکت بیابد با حجاب در صدف پنهان شود چون در ناب

بر زنان عفت فزاید امتیاز چونکه چادرشان شود در اهتزاز

باعث حفظ و جلال و منزلت می شود پوشش تو را در مرتبت

زن جلال و مرتبت یابد ز حجب می رهد چون مرغ از مستی و عجب

قدر زن افزون شود با پوشش شد هویدا با تلاش و کوشش اش

پوشش زن همچو یک گرز گران مانع گستاخی نا محرمان

گر زنی لا قید بود و بی حجاب بایدش گفتا لجن یا گنده آب

گر رجالی پوشش زن را سرود در حقیقت شوکت زن را ستود

زینت زن

زینت زن در عفاف و پاکی است	زیب مردان را شجاعت حاکی است
زینت زن تحت فرمان بودن است	در لوای دین و قرآن بودن است
زینت زن در حجاب اکبر است	کشتن نفس و لقای برتر است
زینت زن در کلام فاطمه است	ارزش زن در مرام فاطمه است
زینت زن در حجاب و عفت است	دور گشتن از گناه و خفت است
زینت زن در وقار و تربیت	باعث رشد و کمال و معرفت
زینت زن بهر همسر چون رواست	رویت بیگانگان کاری خطاست
زینت زن چونکه نامحرم بدید	همچو تیری بر دل زهرا کشید
زینت زن در خیابان نارواست	موجب خشم خدای کبریاست
زینت زن در درون خانه است	از برای همرهی فرزانه است
زینت زن از برای شوهر است	دور گشتن از گناه اکبر است
زینت زن در صدا و چهره نیست	همنوا با غرب در هر حفره نیست
زینت زن در لباس تنگ نیست	در خود آرایی برای ننگ نیست
زینت زن شد هویدا درجهان	از برای نانجیبان هر زمان
زینت زن در تجارت شد عیان	رنج شهوت بر جوان دارد فغان

زینت زن در امور کسب و کار شد مطاعی اندر این شهر و دیار

زینت زن گر عیان در کار شد آن سبب در شهوت اغیار شد

زینت زن گر که در پنهان بود اجر او افزون و صد چندان بود

زینت زن در اطاعت از خداست بندگی و زهد کار اولیاست

زینت زن را رجالی در نخست بهتر از زهرا کسی الگو نجست

مادر

قدرت ای مادر بسی بالا بود شان تو نزد خدا و الا بود
هست جنت زیر پایت همچو فرش چاکرت از جان و دل خواهان عرش
چون نگین در حلقه اندر زندگی میدرخشی همچو در در بندگی
باعث نور و صفا یی همچو ماه رهنمای کاروان هستی به راه
زهد و تقوا پیشه کردی روز و شب بوالعجب دریای مهری بوالعجب
با نوازش با تفقد بهر من خستگی بیرون شود از جان و تن
رهبری کردی مرا در معرفت تا نباشم در عذاب آخرت
همچو گل در دامن پروردیم قدرتم بخشیدی و یل کردیم
از ازل بودم زبون و ناتوان لیک اکنون گشته ام مردی جوان
با پرستاری نمودی مهر خویش بر من کودک تو بگذر همچو پیش
زندگی بی نور تو تار است و سرد گرمی و احسان تو کاهد ز درد
تو محبت مینمودی روز و شب تا بکاهد رنج من از کوه تب
لیک فرزندات شده نادم ز خویش وز عمل شرمندگی دارد به پیش
پرسشی کرد از پیمبر یک نفر در خصوص حق مادر بر پسر
مادرم پیر است و رنجور و نحیف بر وی احسان می کنم چون شد ضعیف

هیچ کردم حق او را من ادا گفت پیغمبر که باشی در خطا

او ترا پرورد با غم خوردنش لیک تو در فکر روز مردنش

پس تو هر گز نا توانی در جواب کار تو کاهش دهد رنج و عذاب

تا نرفته در دیار عاشقان با هزاران آرزو و صد فغان

گرم کن تو خانه را با رفت و شد انتظار مادر است از رنج خود

ای رجالی قدر مادر را بدان تا که فرزندی بیاموزد ز آن

امیر مومنان علی (ع)

ای شیر خدا، یار نبی، شاه ولایت ای مظهر تقوا و عمل، کوه شجاعت
ای الگوی هر عرصه و هر عصر و زمانه ای شخصیت یکه و تنها و یگانه
در عرصه پیکار تو سردار و امیری در بندگی و زهد نداری تو نظیری
دریای کرم، دست خدا، حامی قرآن ای گنج سخا، روح نبی، مظهر ایمان
همسر بودت، دخت نبی، ام ابیها بر خیل زنان اسوه و انسیه حورا
در سخت ترین جبهه عدو کرد جسارت بر چهره نورانیت ای برج امامت
از بهر خدا، دشمن دین، ترک نمودی تو راه خدا، همچو نبی، درک نمودی
با حمله دیگر، بدنش نقش زمین گشت نابود ز شمشیر تو آن خصم لعین گشت
ای فاتح خیبر، ید تو، دست خدا بود با آن همه تجهیز، عدو رو به فنا بود
ای شاه عرب، بت شکن خانه کعبه هارون زمان، بهر نبی، شانه به شانه
ای نفس نبی، دین خدا، حفظ نمودی غم را ز دل ختم رسولان تو زدودی
عبدالصمد و سید ابرار تو یی تو باب البلد و کاتب اسرار تویی تو
وصف تو کثیر است و بود بنده رجالی قاصر ز بیان هدف و مقصد عالی

شیعه نامه

شیعه ذکرش جز کلام الله نیست	جز صراط مستقیمش راه نیست
شیعه راهش راه زهرا و علیست	نور ایمانش به عالم منجلیست
شیعه خطش خط شاه کربلاست	جوهرش خون و قلم تیغ و لاس است
شیعه بر درگاه یزدان ساجد است	روزها چون شیر و شبها عابد است
شیعه صبرش یادگار کاظم است	در مصایب همچو کوهی قائم است
شیعه جنگش بهر جاه و مال نیست	سر سپردن در ره امیال نیست
شیعه نور الله اظهر بوده است	پیرو زهرا ی اظهر بوده است
شیعه عشقش بی حد و بی انتهاست	دل به مولا داشتن کاری رواست
شیعه خلقش چون امام مجتبی است	از خشونت های نفس دون رهاست
شیعه حلمش در جهان مشهور گشت	با علی نزد خدا محشور گشت
شیعه می جنگد به راه دین حق	تا جهان آرا شود آیین حق
شیعه را جز مرتضی دلدار نیست	قلب هر کس مخزن اسرار نیست
شیعه مهرش بی حد و بی انتهاست	جان نثار خط سرخ مرتضی است
شیعه کارش پیروی از حیدر است	کندن در در نبرد خبیر است
شیعه علمش از امام باقر است	حکمتش لطف خدا ی قادر است

شیعه قریش، همچو زینب بوده است
در مصایب همچو کوهی قائم است

شیعه امرش وحدت و همبستگی است
از جهان دل کندن و وارستگی است

ای رجالی وصف شیعه در کلام
هست کار قدسیان هر روز وشام

شیعه

شیعه یعنی دست بیعت با علی	رحمت و مهر و محبت با علی
شیعه یعنی یاور آل علی	مظهر ایمان و آمال علی
شیعه یعنی دست حق گشته عیان	در نبرد با عدو، خصم زمان
شیعه یعنی روز خم، روز رسل	بیعتی با مرتضی، آن علم کل
شیعه یعنی عاشقی چون مرتضی	در احد گشته سپر بر مصطفی
شیعه یعنی مرد میدان دار دین	همچو حیدر آن سپهسالار دین
شیعه یعنی قسط و عدل مرتضی	تا کند حق یتیمان را ادا
شیعه یعنی راس خونین در حرم	عشق بازی با خدای ذوالکرم
شیعه یعنی مظهر ذات خدا	دین نباشد از ولی او جدا
شیعه یعنی بندگی پیش خدا	دور گشتن از گنه در هر کجا
شیعه یعنی دسگیری از ضعیف	این بود آیین هر مرد شریف
شیعه یعنی صاحب عفو و کرم	میدهد انگشتی را از کرم
شیعه یعنی مخزن اسرار حق	تزکیه افزون کند انوار حق
شیعه یعنی مهر حیدرد اشتن	عشق او در دل چو گوهرد اشتن
شیعه یعنی گنج لطف سرمدی	لاله در گلزار پاک احمدی

شیعه یعنی جای احمد خفتن است با خدا از روز اول بودن است

شیعه یعنی استقامت در نبرد حق مظلومان ستادن همچو مرد

شیعه یعنی عاشق مولای خود او ندارد جز علی آقای خود

شیعه یعنی پیرو خط ولی پایدار و پایبند همچون علی

شیعه یعنی انتظار شاه جان پیروی از حضرت صاحب زمان

شیعه یعنی نور قرآن مبین گشته اندر چهره و روی جبین

شیعه یعنی بی خود از خود گشتن است دایما ذکر خدا را گفتن است

شیعه یعنی ای رجالی بندگی چنگ بر حبل خدا در زندگی

غدیر خم

این معلم کیست ، گویا او نبی است گر پیامبر نیست، لیکن او وصی است

بعد احمد دین حق را یاور است هر که جز اسلام دارد کافر است

دین احمد بی ولایت ابتر است شیر حق، ساقی کوثر، برتر است

آخرین پیک نبوت مصطفی اولین برج ولایت مرتضی

منجی عالم محمد رهبر است آخرین دین خدا را مظهر است

همسر زهرا بود شیر خدا حافظ قرآن بود شمس الهدی

دین حق در روز خم تبیین شده چون امیرالمومنین تعیین شده

بعد احمد مرتضی باشد امیر غیر او لایق نباشد بر سریر

راه او اسلام و نفی لذت است راه او حق است و نی در عزلت است

از غم امت، چو گل پژمرده است او در این ره، خون دلها خورده است

او چو ابراهیم بتها را شکست با تبر او لات و عزا را شکست

از برای حفظ ایمان و شرف او بود وصل خدایش در هدف

او پناه بی پناهان بوده است در دل شب، یار پنهان بوده است

او برایش این جهان بی ارزش است آنچه حق خواهد، برایش آن خوش است

این جهان، نزدش چو فصلی بوده است آن جهان، بهرش چو وصلی بوده است

او ندارد سازشی با ناکثان میکشد، او مارقین، در نهروان

دم به دم او خواب احمد دیده است جای خود نزد محمد دیده است

از جفای کوفیان شاکی علی در نفاق ناکثان حاکی علی

ابن ملجم چهره ای دنیا بدید تیغ کین بر فرق مولایش کشید

او چو در محراب جانش شد فدا پس ببیند روی حق اندر لقا

در میان خون خود شد غوطه ور حب او در قلب شیعه شعله ور

ای رجالی چونکه نام تو علی است از علی آموز، زیرا او ولیست

ولایت امیرالمومنین (ع)

ولایت رهنمای شیعیان است	که وصل ایزدی ما را جنان است
ولایت با نبوت نور واحد	علی فرزند کعبه مرد زاهد
ولایت گوهر و نور هدایی است	محبت با علی حب خدایی است
ولایت با نبوت شور و مستی	علی از بدو خلقت نور هستی
ولایت حافظ راه نبوت	تجلی گشته در قرآن و عترت
ولایت بی علی معنی ندارد	نبوت بی ولی ماوای ندارد
ولایت محور دین و رسالت	علی و فاطمه قلب امامت
ولایت حامی دین است و قرآن	که کافر از وجودش گشته لرزان
ولایت حافظ ناموس و جان است	مسلمان در پناهِش در امان است
ولایت زنده با اشک بتول است	پریشان گشته از ظلم جهول است
ولایت چون ستونی بهر دین است	که قرآن را نگهبانی امین است
ولایت ریشه و اصل و عمود است	چو سد ی پیش افکار جمود است
ولایت با نبوت چون دو بالند	که با نفی یکی اندر زوالند
ولایت زینتی بر مومنین است	نماز شب مر او را چون نگین است
ولایت کعبه مقصود بوده است	که درهای جنان بر او گشوده است

ولایت روح و جان مسلمین است علی نور خدا اندر زمین است

ولایت مظهر حق المبین است ملایک را سخن با شاه دین است

ولایت چون تجلی خدا یی است اطاعت از ولی کاری ولایی است

ولایت نور چشم شیعیان است که قرآن با نبی نور جنان است

ولایت ناجی پیر و جوان است که نور دیده مستضعفان است

ولایت چونکه در راس امور است رجالی بی ولایی از تو دور است

درمان گناه

پرسشی بنمود مولا از طیب	تا دهد درسی به ما و آن ادی
دارویی داری تو از بهر گناه	تا که بیماران رهاگردند ز چاه
با تعجب گفت آن مرد طیب	که گنه باشد یک درد عجیب
بشنو از مولا علی درمان درد	درجدال نفس دون و جنگ سرد
عزم را جزم و تو نیت می کنی	در تدارک قصد و همت می کنی
بوستان علم و ایمان می روی	با جدالی سوی میدان می روی
از خطا ها هم پشیمان می شوی	توبه را در پیش و انسان می شوی
فهم خود بر خالق و اسلام را	پیشه کن بر خویش و آن انجام را
با دلیل و با دلی سرشار فهم	می کن تصدیق حق و نهی خصم
با خلوص و زهد و تقوا تا ابد	چیره گردی اندر این جنگ و نبرد
وانگهی توفیق یابی در دعا	چشم گریان تو گویای شفا
با عمل بر آنچه مولا گفته است	درد و بیماری به کلی رفته است
هر که نفس خویش را سرکوب کرد	خویشتن را در جان محبوب کرد
گر رجالی وصف درمان را بگفت	در حقیقت در یزدانی بسفت

نصایح حضرت علی (ع) به کمیل

چه خوش گفت مولا علی بر کمیل که آید به نظمی چو اشعار ذیل

شروع کن به نام خدا کارها نباشد جز او لایق این ندا

که ذکر خداوند بخشده مهریان سر آغاز هر کار، در هر زمان

نباشد توانا تر از لایزال توکل بر او هست ما را کمال

توسل به آیین و ذکر رسول کند بیمه ات تا نگردي ملول

خداوند عز وجل عالم است نخستین پیمبر ترا آدم است

محمد پیاموخت علم از خدا رسالت شروعش ز غار حرا

علی هم پیاموخت سر علوم به نزد محمد ز بهر عموم

گشاینده باب ایمان علی است علی والی و مقتدا ولی است

به لب چونکه آری خدا را نخست شفا ی گرفتاری و درد توست

چو روزی هر کس به دست خداست پس انفاق اموال کاری رواست

ترا اجر و پاداش چندان شود گرت خدمت خلق از جان شود

هر آنکس که آراست خلقی نکو سزاوار پاداش و اجر ست او

بدان خشم تو بر حبیب خدا ترا دور می سازد از هر عطا

به وقت فراغت ز آب و غذا همواره خدارا ستایش نما

هر آنکس که آرد به لب این بیان پس افزون کند اجر و پاداش آن
 شکم پر مکن بر سر سفره تا بود جایی از بهر آب و هوا
 محمد چنین کرد در وقت شام نخورد آنچه در سفره بود از طعام
 تو با مردم خویش نزدیک باش مکن فقر مسکین و محتاج فاش
 تو با مردم مومن و راستگو که دارند ایمان به یزدان بگو
 که افزون کند مال و اموال را چو بخشی به مردم تو انفال را
 هر آنکس که محتاج و درمانده شد سزد بهر او لطف اقوام خود
 کمک بر فقیران و درماندگان فزونی نعمت بود در جنان
 ترا حسن خلق است شرط خضوع چو مردان حق، در سجود و رکوع
 که تزئین و آرایش اهل دین عفاف است و ایمان به روز پسین
 که ترک جدل، حکم عقل و نکوست تخاصم برد مهر و احسان دوست
 پرهیز، از فاسقان دو رو منافق بود خاین و زورگو
 ترا همنشینی اهل یقین سفارش کنم، باش اینچنین
 برادر ترا در سراشیب کار کمک مینماید، در این روزگار
 چو آلوده گردی به کار خطا ترا دور می سازد از هر بلا
 نشان برادر به آیین و کیش بود حب و احسان به اقوام خویش

محبت به پرهیزکاران نکوست سزاوار احسان ترا هست دوست

به هر حال حق گو و آزاده باش چو آزادگان باش، آماده باش

ز فرمان حق گر نکردی عدول به نزد خدا یت رجالی قبول

شهادت حضرت علی (ع)

چو در خون غوطه ور گردید مولا بر آمد ناله اش تا عرش اعلا

ندای فزت رب الكعبه سر داد از این دنیا رها و نغمه سر داد

فرشته هم صدا با صوت او شد نوای رستگاری آرزو شد

چو کین می گفت مولا بی نماز است شهادت در حرم گویای راز است

رجالی شد عیان، مکر ستمکار حقیقت دیده شد، در نزد افکار

پدر

ای گوه‌ر اشک چشم فرزند	ای مایه افتخار و دل‌بند
الگوی منی تو در جوانی	هادی‌منی به هر زبانی
ای موج محبت و شهامت	پر مهر ترین بهار رحمتف
هر گز نکنم ترا فراموش	هر چند شوی چو شمع خاموش
ای صاحب علم و دین و دانش	ای مظهر عفو و کار و کوشش
سرمایه زندگی جمعی	در خلوت آشیان چو شمعی
از جرم من حقیر و کاهل	بگذر که منم صغیر و غافل
از دوری تو دلم گرفته	مهر تو ولی زدل نرفته
ای مونس و بهترین رفیقم	ای همدم و دلبر شفیقم
از تجربه ات مرا بیاموز	وندر ره من چراغی افروز
عمر تو اگر تمام گردید	راهت همه را مرام گردید
روح‌ت سوی جنت برین شد	جسمت چو گلی در این زمین شد
گر نام ترا پدر نهادند	لطف و کرم‌ت به دل نشان‌دند
ای بلبل خوش نوای دمساز	ای گوهر پاک و محرم راز
از فضل و کمال و علم بسیار	گفتی سخنم تو ای بهین یار

در وصف پدر اگر چه در سفت

فرزند تو هم رجالیا گفت

در سوگ پدر

آن یار شفیق و همدم راز دردانه دهر و نکته پر داز

در خاک سیه مکان گزیده است روحش به سوی جنان پریده است

در خلوت خویش یا علی گفت درد دل خویش با علی گفت

از سوز جگر گلایه نا کرد در خلوت خود خدا خدا کرد

نام گذاری امام حسن (ع)

چو آمد به دنیا ز زهرا حسن	جهان گشت یکباره پر یاسمن
نکو کودکی صورتش قرص ماه	هدایت گر خلق و هادی راه
ز میلاد او عالم اندر خروش	زمین گشت زیبا و آلاله پوش
روان گشت صد چشمه بر مرغزار	جوان گشت دشت و دمن کوهسار
یکی گفت کای شیر حق مرتضی	یکی نام نه این نکو طفل را
علی مصطفی رامقدم شمرد	پس این کار را بر پیمبر سپرد
به اذن خدا جبرئیل امین	بیایید ز جنت به سوی زمین
بگفتا که سرمد خداوند جان	گزیده شبر نام بر طفلان
به دنیا چو آمد حسین شهید	نسیمی ز جنت به عالم وزد
به وجد شغف جمله قدسیان	به شور و نوا یک به یک خاکیان
بگفتا دگر بار شیر خدا	مراو را چه نامیم مصطفی
پیمبر بفرمود ای بوالحسن	که سبقت مجویم من از ذوالمنن
علی جان از این پس به اذن خدا	شبیر است نام شه سر جدا
شبر نزد اعراب یعنی حسن	مصغر چو شد باشد این پاره تن
حسین و حسن حیدر و مصطفی	صدیقه زمان مادر اولیا

همه پنج تن نور یزدا نیند	به راه خدا جمله قربانیند
نکو نامشان ناجی نوح بود	علی مصطفی را چو یک روح بود
خداوند جان کرده تطهیرشان	به خلقت پذیرفت تا تیرشان
حسین و حسن همچو یک گوهرند	چو یک نور واحد ز یک مظهرند
زمانی شهادت طریق خداست	زمانی رسالت مسیر ولاست
هدف هر دو را قرب یزدان بود	لقای خدا اجر خوبان بود
رجالی که در وصفشان شعر گفت	عجب گوهری را به یکباره سفت

میلااد امام حسن مجتبی (ع)

شد نیمه ماه رمضان جشن ولادت	باشد همه جا شور و صفا بهر ولایت
آورده به عالم گهری دخت پیمبر	هم پاره تن احمد و هم زاده حیدر
او صاحب کوثر بود و نور دو عالم	بر خلق جهان شافع و هادی مکرم
شد ماه مبارک به قدوم مه طاها	روشن به جهان دیده آن رهبر والا
او نور دل فاطمه و شافع محشر	پرورده زهرا ست حسن سبط پیمبر
او سید و سالار حسین در ره دین است	با شیر خدا همره او نور یقین است
صورت چو علی قد چو نبی نور رسالت	گشته است حسن نور خدا پور ولایت

کربلا

مرغ دل پر می زند هر دم بسوی کربلا	تا ببیند مرقد پاک شهید سر جدا
کربلا یعنی کتاب عشق و ایمان و امید	هاله ای آغشته در خون عزیزان شهید
کربلا یعنی که هفتاد و دو تن مرد غیور	پاره تن خونین بدن افتاده در دریای نور
کربلا یعنی طواف اهل بیت مصطفی	در زمین نینوا بر گرد راس مقتدا
کربلا یعنی هجوم روبه‌هان در نینوا	بر حسین و زینب و آل علی مرتضی
کربلا یعنی ابوالفضل رشید با وفا	خط شکن در جبهه کفر و عناد و اشقیا
کربلا یعنی پریشان زینب خونین جگر	میکنند رسوا یزید کینه جوی فتنه گر
کربلا یعنی گلوی طفل و تیر ذوشعب	جسم خونین کام عطشان کینه و جهل عرب
کربلا یعنی عطش یعنی شراره اشک و آه	کربلا یعنی غل و زنجیر و شام و سنگ و کاه
کربلا یعنی به وصل ایزدی محرم شدن	با حبیب و مونس دلداری خود محرم شدن
کربلا یعنی لب خشکیده خون خدا	راس پر خون قلب محزون گریه های بی صدا
کربلا یعنی سر سر خدا اندر تنور	گویا موسی عمران بر فراز کوه طور
کربلا یعنی که بیعت باعلی و آل او	پیروی از مرتضی هم در عمل هم قال او
کربلا یعنی نیاش با خدای لایزال	دل سپردن در حریم پاک حی ذوالجلال
کربلا یعنی جلال و عزت و آل رسول	شد تجلی در وجود زاده پاک بتول

کربلا ی یعنی هدایت در صراط مستقیم	با شهادت راه بردن سوی جنات النعیم
کربلا یعنی حسین خون خداوند مجید	خون او اطهر کند خاک و شود بر ما سعد
کربلا یعنی صلاه و درس دین آموختن	شعله های عشق اندر سینه ها افروختن
کربلا یعنی شهادت در ره قران و دین	جلوه حق و حقیقت تا ابد بر مومنین
کربلا یعنی که تفسیر کلام حا و قاف	یا که پروازی چو عنقا از زمین تا کوه قاف
کربلا یعنی رجالی راه رهبر داشتن	در رضای حق تعالی یک قدم برداشتن

دشت کربلا

کربلا وادی مهر و ولاست مظهر ایثار و گذشت و عطا ست
کربلا موطن کرب و بلاست شاهد ظلم و ستم اشقیاست
کربلا دشت عزا و غم است وادی سوز و عطش و ماتم است
کربلا کوی قیام حسین سوخت در آن جمله خیام حسین
کربلا هست عزای حسین جان و روانم به فدای حسین
کربلا مرقد پاک حسین کربلا تربت و خاک حسین
کربلا سوز و نوای حسین سوز حسین سوز خدای حسین
کربلا شاهد قتل حسین خون علی اصغر و طفل حسین
کربلا خاک ولایت بود عرش الهی و شهادت بود
کربلا مشعل سوزان عشق جلوه ای از آتش ایمان عشق
کربلا عرصه مردان حق پیر و جوان رفته به میدان حق
کربلا دشت دلیران بود زینب تنها و اسیران بود
کربلا حاکی رنج است و خون دشمن قرآن و ولا سرنگون
کربلا خاک شهیدان بود کوی عزیزان دو طفلان بود
کربلا مهبط عشق و ولاست وادی قرب است وزمین دعا

هست رجالی همه جا کربلا گشت بپا نهضت روح خدا

شهدای کربلا

ای حجت حق، مونس جان شاه ولایت	ای مظهر ایمان و شرف بحر عدالت
مولای عرب، میر عجم، نور دو عالم	دردانه دین، نور دل حضرت خاتم
زهراست ترا را مادر و خود خون خدایی	حیدر بودت باب و تو شاه شهدایی
بر خیز و ببین ای پسر سید بطحا	زینب شده در دشت بلا یکه و تنها
ای خون خدا، حامی قرآن و عدالت	حج را بنمودی تو رها سوی شهادت
تا دین خدا را به جهان باز نمایی	وز صفحه تاریخ ستم را بزدایی
اصغر شده از تیر عدو حنجره اش چاک	افتاده تن شبه پیمبر به روی خاک
افتاده به دریاچه خون پیکر سقا	پوشیده شد از خون رخ چون اختر سقا
حر گشته جدا از صف آن قوم ستمکار	آمد بسوی خیمه آن سید ابرار
حنظل سپر شاه شد و نقش زمین گشت	صد پاره تنش از ستم قوم لعین گشت
دستان وهب در ره دلدار جدا شد	فرزند مظاهر به ره یار فدا شد
قاسم که بود شیر ژبان همچو ابوالفضل	زد بر صف روبه صفتان همچو ابوالفضل
هرگز نشود نام ابوالفضل علمدار	در صحنه تاریخ فراموش ز افکار
ای آنکه فلک قامتش از هجر تو طاق است	اینک که جهان یکسره میدان نفاق است
شو واسطه تا مهدی موعود بیا ید	بر روی جهان باب عدالت بگشاید

باشد چو رجالی به حسین خادم و جان سوز خواهد ز خدا بخشش و ایمان به شب و روز

امام حسین (ع)

حسین جانباز از بهر نماز است به سربازی قرآن سر فراز است

حسین روشنگر راه پیمبر امام و مقتدا، هادی و رهبر

حسین حرفش به عاشورا چنین است که مرگ با شرافت بهترین است

حسین خون خدا جانش فدا کرد مسلمان را به خالق آشنا کرد

حسین لب تشنه عدل الهیست پناه بی کسان در بی پناهیست

حسین جسمش اگر روی زمین است سرش بر نیزه ها گویی نگین است

حسین و کربلا و خون یاران گلستانی بود در شوره زاران

حسین دریای بخشش همچو حیدر که حر را میپذیرد چون برادر

حسین ایجاد هستی را سبب بود شهنشاه عجم، میر عرب بود

حسین با نور خود سازد مسخر که حیران می کند حوران ز محشر

حسین در کربلا همچو سلیمان کند فرماندهی بر جن وانسان

حسین را شمر ملعون سر جدا کرد جفا بر اهل بیت مصطفی کرد

حسین مظلوم عالم گشت آن روز ولی خون گشت بر شمشیر پیروز

حسین با حج خود درس وفا داد که گلزار عدالت را صفا داد

حسین در نینوا غوغا به پا کرد اساس کاخ ظالم را فنا کرد

حسین با خون خود گفت ایهاالناس ره حق بی شهادت کی شود پاس

حسین بنمود راه عدل و دین را که مصباحی بود راه یقین را

حسین دین خدا را کرده احیا عجب شوری به عالم کرده بر پا

حسین درس شرافت را به ما داد خلایق را به دینداری ندا داد

حسین آموزگار مسلمین است کتاب درسیش جبل المتین است

حسین چون سرور آزادگان است همواره مدح او ورد زبان است

حسین با خون خود حق را عیان کرد رجالی وصف مولا یش بیان کرد

درس عاشورا

شد مهیا بهر حج خون خدا	تا کند جان را فنا اندر لقا
ناگهان فهمید، مکر آن عدو	حج خود را وانهاد، آن ماهرو
تا تمام بگذاشت حجش بی درنگ	تا دهد درسی به ما، در حین جنگ
حج او با خون شده آلاله رنگ	تا بگوید کعبه او باشد نه سنگ
درس او آزادگی و عزت است	راه او حق و نفی ذلت است
مقسدش فردوس و راهش حیدری است	راه او حق است و نی غاصب گری است
گر چه در ظاهر به خون شد غوطه ور	نهضتش، اما نگشته بی ثمر
مکتبش تقوا و ایمان و عمل	هست او را مرگ، الحق چون غسل
دین او برپایی عدل است و داد	تا که حق را زنده سازد با جهاد
او به ما درس عدالت می دهد	درس ایثار و شهادت می دهد
او کتابی داشت هفتادو دو برگ	هر ورق آغشته در خون، برگ برگ
می رود از خانه سوی کربلا	تا دهد درسی به ما در نینوا
کعبه عشقش زمین کربلاست	مقتل جانش کویر نینواست
در میان خاک و خون سر شد جدا	نور چشم مصطفی، شمس الهدی
از برای حفظ ایمان و شرف	تیر باران شد حسین از هر طرف

او چو مظلوم گشته اندر کربلا جان نثار و اهل او در نینوا

چون که خونش ریخت آن شمر لعین خاک شد رنگ افق اندر پسین

او شعارش حفظ قرآن است و دین چون بود آموزگار مسلمین

او قیامی کرد از بهر نماز آن نمازی را که باشد چاره ساز

او بود مستضعفین را رهنما قره العین نبی، خون خدا

او شفیع شیعیان در روز نشر او پناه بی پناهان روز حشر

گر رجالی را بود الگو حسین می شود افلاکیان را نور عین

شهدا

السلام ای گوهر دریای جان چلچراغ مجلس و نور جنان
مخزن اسرار بی پایان تویی نور ایمان چشمه رحمان تویی
سید و سالار انسانها تویی مظهر تقوا و احسان ها تویی
ناخدای کشتی یزدان تویی خط شکن با خصم در میدان تویی
موج عشقی و تو مهمان خدا شد شهادت شمع سوزان خدا
این بود راز رسیدن بر لقا گر بخواهی تا ابد عشق خدا
با شهادت نهضت آل علی پایدار است رسم و آیین ولی
بی حساب در وادی محشر شود هر که در راه خدا اطهر شود
در قیامت شافع جانها تویی رهنمای عاشقان تنها تویی
شمع سوزان بهر بیداری تویی نور حق در راه دینداری تویی
همچو خون بر پیکر انسان تویی باعث بیداری خوبان تویی
طایر خلد برینی و شهید خون تواتر خداوند مجید
بین حسین از بهر دین سر می دهد او گهر طفلی چو اصغر می دهد
چون خریدار دل و جانست خداست جایگاهت بر سریر کبریاست
چون خدا گلچین کند مهمان خود می برد هفتاد و دو یاران خود

گر بخواهی دیدن روی خدا سجده کن بر درگه پاک خدا

گر پذیرای تو شد بهر لقا می برد چون حر به نزد اولیا

چون ولایت را رها بنمود ه اند بر ولی حق، جفا بنمود ه اند

بی خود از خود شو خداوندی مکن در اطاعت از ولی رندی مکن

پس رجالی از حسین الگو بگیر گر بخواهی معرفت از او بگیر

حضرت ابوالفضل (ع)

السلام ای ساقی لب تشنگان ای سپهسالار و ای شیر زمان

ای علمدار حسین در نینوا مظهر مردانگی در کربلا

ای هژبر غالب، ای شیر ژیان وی قمر طلعت، تو ای سرو روان

در شجاعت بهر تو همتا نبود در غزا از دشمنت پروا نبود

تو برادر را پناه و یآوری در شداید هم برادر پروری

گر چه بی دستی و بی پشت و پناه می بری آب روان در خیمه گاه

هر که آرد نام نیکت بر زبان دادرس باشی تو او را هر زمان

در صلابت کنیه ات عباس بود قلب تو آینه احساس بود

نا مسلمان هم به تو امیدوار تا گره بگشایی اش جانا ز کار

لحظه ای از تو ولایت دور نیست شیعیان را جز علی منظور نیست

ای ابوالفضل رشید با وفا شد رجالی ، خادم آل عبا

در مدح حضرت ابوالفضل (ع)

شیر صف کربلا ابوالفضل	صفدر میدان بلا ابوالفضل
یار و علمدار حسین ابوالفضل	میر و سپهدار حسین ابوالفضل
گوهر شهوار زمان ابوالفضل	بی ید و همتای جهان ابوالفضل
ماه بنی هاشم و دین ابوالفضل	مظهر ایمان و یقین ابوالفضل
کشته در راه خدا ابوالفضل	حامی اسلام و ولا ابوالفضل
شهید در راه هدف ابوالفضل	مظهر احسان و شرف ابوالفضل
نور دو چشمان حسین ابوالفضل	فارس میدان حسین ابوالفضل
کشته راه شهدا ابوالفضل	ساقی دشت کربلا ابوالفضل
ساقی و سردار حسین ابوالفضل	خط شکن و یار حسین ابوالفضل
اطاعتش مرام او ابوالفضل	نور خدا، امام او ابوالفضل
ولی امرش قدر است ابوالفضل	مطیع امر پدر است ابوالفضل
ولایت افتخار ماست ابوالفضل	حسین حسین شعار ماست ابوالفضل
تقویت نظام ماست ابوالفضل	خامنیه ای امام ما ست ابوالفضل
رهبر او نور دو عین ابوالفضل	رجالی در راه حسین ابوالفضل

علم امام جعفر صادق (ع)

السلام ای صاحب تفسیر دین رهنما و مقتدای مسلمین
ای که هستی صاحب علم و کمال مظهر ایمان و دین لا یزال
مذهب شیعه به نامت مفتخر چهار صد عالم ز علمت بهره ور
در عبادت همچو جدت پایدار بنده ای بر آستان کردگار
زهد را از جد خود با بندگی پیشه کردی بر خودت در زندگی
شهر علم با دست فرزند علی بار دیگر همچو جدش منجلی
راه را روشن نمودی تا ابد نورت ای بدرالدجی بیرون ز حد
اربعه را نشر و تدوین کرده ای حکمت و اخلاق تدوین کرده ای
صاحب علم نجومی و کلام صاحب تفسیر قرآن بهر عام
حکمت و فقه و اصول و معرفت مطرح و تبیین شده در محضرت
شبه هامطرح شد و گفתי جواب کوخهای جهل را کردی خراب
دین جدت بار دیگر زنده شد علم و دانش در جهان پاینده شد
از طبیعت تا ریاضی شد بیان علم تو علمی فراگیر و عیان
جعفر است نام ردیفی در بهشت هر ردیفش آیه ای از سرنوشت
در درون جنت است چندین طبق آنچه بینی هم عدد با نور حق

شش بود القابت ای مرد خدا نور ایمان از تو نا گر دد جدا
جعفری وصادقی وصابری فاضلی و عابدی و طاهری
رام باشد شیر اندر پای تو سرو حیران از قد رعنای تو
ای رجالی علم صادق بی حد است در تقابل با عدو همچو سد است

بهار مومن

گفت جعفر صادق ال عبا پیشوای مسلمین روح خدا
در زمستان مومنین را چون بهار فرصتی باشد به نزد کردگار
تا کنند راز و نیایش با خدا صحبتی با حق تعالی در خفا
هر چه طولانی بود راز و نیاز با خدای لایزال کار ساز
دل به فیض سرمدی تسکین شود با عبادت روح و جان تزیین شود
روز را با روزه داری سر کنند عقل را بر جان خود رهبر کنند
چونکه شب اید شود وقت نماز سوی حق بالا رود دست نیاز
با لگد بر نفس و بر امیال پست میشوند از جام وصل یار مست
ای رجالی ترک عصیان و گناه موجب افزایش شان است و جاه

امام علی بن موسی الرضا (ع)

السلام ای ضامن جان از گزند حافظ آهو ز صیاد و کمند

علم و ایمان و کرم را صاحبی یادگار زاده بو طالبی

ای امام شیعیان دور از وطن غربت و اندوه تو بر جان و تن

ای که هستی منجی بیچارگان روز محشر شافع درماندگان

کافری کز کین ترا مسموم کرد دیده را گریان و دل مغموم کرد

او خطا بر عهد و پیمانش نمود عاقبت نیرنگ رسوایش نمود

من به امید تو این ره آدمم چون گدایی خانه شه آدمم

هر که بیمار است درمانش کنی شور و شوق عشق در جانش کنی

هر که باشد شیعه اثنی عشر نیست او را هیچ اندوهی دگر

ای که هستی درد ما را تو دوا حاجت زوار خود را کن روا

ای انیس دل امام هشتمین جان به قربان تو ای در ثمین

ای رضا ای مظهر عدل و شرف ای که قرانت سخن بود و هدف

وادی طوس از وجودت گلشن است تربتت قبله گه مرد و زن است

ای که هستی در صدف در نهان خود بر آور انتظار شیعیان

ای که هستی دیده را اشک روان انتظار شیعیان گشته نهان

گو به مهدی کای امید مسلمین در فرج تعجیل کن، ای نازنین
ای رجالی خاک مشهد طوطیاست رحمت و لطف رضا بی انتهاست
چنگ زن از جان و دل دامنش تا رها گردی ز مهر ذو المنش

افول خورشید طوس

هشتمین اختر شده خاموش در ماه صفر گشته تاسوعا و عاشورا ی دیگر جلوه گر

شد عزا دار پدر امشب جواد دل غمین مردم ایران سیه پوش و عزا دار و حزین

فاطمه دخت نبی امشب سه جا دارد عزا گاه می گوید پدر، گاهی حسن، گاهی رضا

فاطمه خیر النسا امشب همی دارد فغان از جفا بر اهل بیت خاتم پیغمبران

آیت حق، محرم دل، حجت حق بر زمین نوحه گر باشد ز هجران امام هشتمین

همسر شاه ولایت از غم شمس الشموس خیمه ماتم زده بر وادی گلگون طوس

مشهد شاه غر بیان، مدفن آلاله ها گشته اینک شاهد ی بر بازگشت لاله ها

پیکر ششصد شهید از دشت سرخ لاله ها آمده بر دوش یاران بهر پا بوس رضا

وه چه زیبا منظری آمد رجالی در نظر از جوانمردی و شور این همه شیران نر

الغرض امروز گویی روز عاشورا ستی کاین چنین اندر خراسان محشری بر پا ستی

سرور خوبان، شه ایران، امام هشتمین لحظه آخر پسر دارد ملاقاتی حزین

تا رساند آن امانت بر امام راستین بعد از آن ابن الرضا باشد امیر مومنین

گفتگو

گفتم که حق چه باشد گفتا ولایت ما	گفتم هدف چه باشد گفتا هدایت ما
گفتم تو مظهر حق گفتا که حاکم دین	گفتم تو حافظ دین گفتا که نور یاسین
گفتم تو آخرینی گفتا که کیست حجت	گفتم تو گو که باشد گفتا که ختم عترت
گفتم تو حجت حق گفتا که در زمین است	گفتم ز عدل او گو گفتا که او مبین است
گفتم ز نصرتش گو گفتا که عنقریب است	گفتم شفای هجرش گفتا که حق طیب است
گفتم بکن نصیحت گفتا خلوص نیت	گفتم ره شفاعت گفتا ولای عترت
گفتم که مقتدا کیست گفتا مطیع مولا	گفتم علی که باشد گفتا که او ست اولا
گفتم صراط و میزان گفتا امام حق است	گفتم ز نار و جنت گفتا نظام حق است
گفتم که قاری حق گفتا که که او مبین است	گفتم که حجت حق گفتا که آخرین است
گفتم نشان شیعه گفتا که در علی جوی	گفتم برای شیعه گفتا که از علی گوی
گفتم ز حق بگویم گفتا کتاب حق است	گفتم که روز محشر گفتا حساب حق است
گفتم شقی که باشد گفتا که خصم حیدر	گفتم که لعنت حق بر آن عدوی بربر
گفتم که قاری حق گفتا که ۱ و مبین است	گفتم که حجت حق گفتا که آخرین است
گفتم که بعد احمد گفتا فقط علی است	گفتم علی که باشد گفتا که او وصی است
گفتم که توشه ره گفتا که هست تقوا	گفتم که رهزن آن گفتا که حب دنیا

گفتم ره سعادت گفتم بود قناعت	گفتم طریق نیکو گفتار حق اطاعت
گفتم اجازت آن باشد به دست داور	گفتم وصال رویت کی میشود میسر
گفتم نشان کویت گفتم که بی جوابی	گفتم نمای رویت گفتم که در حجابی
گفتم مسیر عترت گفتم ره رسالت	گفتم بگوپیامی گفتاحدیث عترت
گفتم که سر این راز در پرده ایست پنهان	گفتم رجالیای پس بر بندگیست امکان

آخرین وارث

آخرین وارث امام غایب است او که بر جمله حریفان غالب است

قدرت اعجاز دارد چون رسل هست او میراث دار علم کل

هست دست حق نمایان در عصا گر بخواهد حجت و نور هدی

مصحف دخت نبی گیرد بدست می کند افلاکیان را جمله مست

چون خدا وعده نموده بر ظهور او کند دنیا گلستانی ز نور

آخرین حجت ولی اعظم است او که بر جمع ایمه خاتم است

خضر و عیسی هم‌رهش ظاهر شوند در یم عشقش همه طاهر شوند

او دمش همچون دم عیسی بود دست او گویی ید بیضا بود

در ولادت همچو موسی بوده است او که در غیبت چو عیسی بوده است

او که در اعجاز همچو انبیاست وارث خون شهید سر جداشت

او زند مهر سلیمان چون رواست تا بگوید راه من چون انبیاست

او چو یوسف زندگی تنها کند تا که زهرا نامه اش امضا کند

انتظارش نزد حق عالیتین او قیامش بهر دین از بهترین

هست مهدی وارث آل علی تا که گیر د حق اولاد علی

از وجود اقدس شمس الهدی می شود عالم پر از نور و صفا

بیرق ختم رسولان در کفش قدسیان بهر اطاعت در صفش
او بداند هر چه باشد در جهان آگه است بر هر چه باشد در نهان
تا کند دین خدا را او به پا رحمت مولا رسد از هر کجا
مرهم دل‌های محزون پریش در رحم گوید سخن با مام خویش
چون ملایک با ظهورش نازلند جملگی بر انتظار رش مایلند
هست مهدی غایب و راهش عیان شد رجالی خادم صاحب زمان

روز موعود

السلام ای وارث خون حسین السلام ای مصطفی را نور عین

السلام ای باب رحمت کان جود ای جهان را مایه بود و نبود

جلوه حق، نور قرآن مبین معنی گلوآژه حبل المتین

حبذا ای یوسف آل علی مظهر پویای آمال علی

ای وجودت گنج لطف سرمدی پور حیدر، جانشین احمدی

ای معلم چشمه فیض خدا می درخشی همچو مصباح الهدی

مرحبا، ای نور امید بشر ای تو گنج فضل و دریای گهر

ای محمد جلوه ذات خدا در فرج تعجیل کن، ای رهنما

چونکه هستی قبله گاه مسلمین معدن جان را تویی در ثمین

ای که هستی تکیه گاه شیعیان از تو امید کرم دارد جهان

ای که هستی پادشاه انس و جان درالتاج جمیع قدسیان

ای ز رویت شمس رخشان منفعل وز رخت شمع شبستان مشتعل

جان فدایت ره گشای شیعیان بر کن از بن ظلم و جور ناکسان

نور مطلق، یادگار مرتضی دین حق را پاسبان و رهنما

مرغ جان، صید کمان، ابروی تو کی رسد وقت وصال روی تو

گر تو آبی جان فدایت می کنم با زبان دل صدایت می کنم

همچو مه در پرده بودن تا به کی شعر هجرت را سرودن تا به کی

تا به کی ای مهدی صاحب زمان از فراق چشمه چشمم روان

تا به کی خونابه ریزم همچو ابر از غمت لبریز گشته جام صبر

نور سرمد مونس بیچارگان کی رجالی بیند آن ماه نهان

عشق

عشق یعنی انتظار روی دوست	در فراق دوست جان دادن نکوست
عشق یعنی عاشق مهدی شدن	پشت پا بر نفس دون هر دم زدن
عشق یعنی مخزن اسرار حق	تزکیه افزون کند انوار حق
عشق یعنی نهی ظالم در خفا	آنچه غیر حق بود گردد رها
عشق یعنی دیدن یار و لقا	سالکان را آرزو باشد خدا
عشق یعنی بندگی بر ذوالجلال	پیروی از جانشین بهر کمال
عشق یعنی هر که در راه علیست	هر که بی مولا نباشد بی ولیست
عشق یعنی اهل بیت مصطفی	مهر ورزیدن به آل مرتضی
عشق یعنی عشق مولا عشق یار	انتظار دیدن روی نگار
عشق یعنی معرفت، یعنی امید	عشق باشد جملگی نور و نوید
عشق یعنی مست عشق وعین عشق	بیستون دل زدن در حین عشق
عشق یعنی کوه دل تیشه زدن	نفس را از بیخ و بن ریشه زدن
عشق یعنی راه حق تا انتها	چون شهیدان تا رسیدن بر لقا
عشق یعنی هم نوا با اهل دل	در کنار دوست ماندن متصل
عشق یعنی آتش سوزان دل	درد بی پایان و بی درمان دل

عشق یعنی گنج و اسرار نهان عقل حیران گشته از ادراک آن

عشق یعنی مظهر انوار پاک نور و ظلمت، آب و آتش، باد و خاک

عشق یعنی ای رجالی دم به دم عشق بازی با خدای ذوالکرم

انتظار

روز و شب در انتظار مهدی صاحب زمان	مردمان دیده ام بنشسته بر در خون فشان
منتظر یعنی خدا را شاهد اعمال خویش	دیدن و صاحب زمان را ناظر اعمال خویش
منتظر یعنی که سربازی صدیق و جان به کف	تا ندای حق رسد از آسمان در هر طرف
منتظر یعنی شهادت در ره قران و دین	پا نهادن در طریق متقن اهل یقین
منتظر یعنی امید، یعنی عدالت در جهان	با قیامی تحت امر مهدی صاحب زمان
منتظر یعنی ندامت از خطا و کار خویش	جملگی در انتظار رجعت دلدار خویش
منتظر یعنی به امیدی که مصلح سر رسد	گیتی اندر نور گردد تا که آن رهبر رسد
منتظر یعنی طلب از آستان ایزدی	تابش یک لحظه نور پر فروغ سرمدی
منتظر یعنی دمام نام او را بر زبان	بردن و مهدی شنیدن از لب پیر و جوان
منتظر یعنی که عاشق تا که معشوقش رسد	در فراقش سوختن تا ره سوی یزدان برد
منتظر یعنی مهیا گشتن و خود ساختن	در مصاف دشمنان ایمان و دل نا با ختن
منتظر یعنی قیامی با دل و امیال خود	با جهاد اکبری، در مان هر افعال خود
منتظر یعنی توکل بر خدای لایزال	هفت شهر عشق را گشتن به یاد ذوالجلال
منتظر یعنی کمک بر بینوایان فقیر	دستگیری از یتیم و مستمند و هر اسیر
منتظر یعنی خلوص اندر عبادت با خدا	خدمتی بر خلق عالم هم به ظاهر هم خفا

منتظر یعنی نشستن در ره نور خدا	منتظر یعنی نوا یعنی رجا یعنی دعا
طالب محبوب بودن و ز جهان رخ تافتن	منتظر یعنی ز ایمان خلعتی نو بافتن
شکر نعمت گفتن والحمد لله الکریم	منتظر یعنی دمام ذکر سبحان الرحیم
همچو عاشق بی قرار وارث خون علی	منتظر یعنی مهیا بهر دیدار ولی
تا جهان یکباره گردد مطلع زیبای نور	منتظر یعنی ز زهرا خواستن اذن ظهور
معصیت را ترک گفتن خواه اندک خواه بیش	منتظر یعنی تامل در حساب نفس خویش
بهر دین و آخرت چون چشمه جوشش داشتن	منتظر یعنی رجالی کار و کوشش داشتن
موقع اثبات صدق ذکر جا الحق رسد	کی شود یارب که ما را رحمت مطلق رسد

اصول و فروع دین

محمد با علی از صادقینند	نبوت با امامت رکن دینند
دعا کن بر فرج بهر عدالت	که مهدی آید آن روح ولایت
خداوند احد وعده نموده است	حکومت با ولایت را ستوده است
ولایت همچو چادر بهر دین است	که قرآن را نگهبانی امین است
نماز و روزه را واجب نموده	اطاعت از وصی را او ستوده
زکات و خمس از ارکان دینند	رهایی از دل و حق یتیمند
که با صوم و صلاه آنان ستونند	که گرد هر غباری رابشویند
زکات مال از بهر عموم است	زکات علم در نشر علوم است
فضیلت با عمل تعیین گردد	چو زنبور با عسل تحسین گردد
زکات چهره در پاکی نهان است	عفاف بانوان دری گران است
زکات هر که اندر رزم باشد	گذشتن از خطای خصم باشد
چو دنیا یک گذر گه در مسیر است	شهادت زاد راهی بی نظیر است
که حج مصطفی چون شاه دین است	که جان دادن ورا حق الیقین است
ترا بر امر وحدت یاد کرده	که حج احمدی دل شاد کرده
رسالت‌های عاشورا چنین است	ترا بر امر و نهی کار دین است

جهاد فی سبیل الله اولی
به مصداقش نگر فرزند زهرا

تبری و تولی از فروغند
به دقت بنگری عین اصولند

چو امر و نهی را پاینده کردی
تو گویی امتی را زنده کردی

تذکر باعث رشد و کمال است
چه کس را موجب رنج و ملال است

چو وصف اصل و فرع دین نمودی
تو آیینی ز احمد را سرودی

رجالی حق مطلب کی نمودی
چه رازی را به دل از او شنودی

درس هایی از دین

صبر ایمان و کمک بر ماندگان	هر سه باشند از صفات صادقان
صبر انسان در سراسیم جهان	موجب گنجی شود اندر جنان
آخرین حرف نبی بر مسلمین	دستگیری از ضعیف و ذکر دین
حق کودک بر پدر چندین بود	ازدواج و نام و درس دین بود
درس دین با خواندن قرآن نکوست	چون عمل گردد سزاوار تو دوست
ذکر حق در خلوت و با دلق نیست	غیر خدمت کردن بر خلق نیست
یاد حق بر پای قسط است و داد	حق مظلومان ستادن با جهاد
آنکه ضایع میکند حق صلوات	کی بنوشد از کفش آب حیات
حق آن بر بندگان سنگین بود	با جماعت خواندنش شیرین بود
وان دگر حقش به موقع خواندن است	حب دنیا را ز سینه راندن است
چون عبادت موجب قرب خداست	باعث رشد و کمال اولیاست
یاد او هم درد و درمان شماسست	باعث آرامش جان شماسست
ذکر حق عالیترین ذکر شماسست	شستشوی روح و جان از هر خطاست
چون عبادت باعث غفران بود	در عوض کفاره عصیان بود
این جهان با بندگی از آن توست	عاشقش گشتی بلا ی جان توست

در رکوعی یا به تعظیم و ریا	سر فرو آری به هر کس جز خدا
در سجودی یا چو مرغی سر به خاک	میزنی منقار خود بهر خوراک
در قنوتی یا به فکر نان و آب	این جهان چیزی نباشد جز سراب
این نماز از بی نمازی بد تر است	باعث خشم خدای اکبر است
زین رکوع و سجده و حمد و ثنا	آدمی را کی برد سوی خدا
چون نماز مسلمین بر پا شود	با اقامه حق آن صدها شود
دین احمد بی ولایت ابتر است	بعد احمد آیت حق حیدر است
چون ولایت اکمل دین خداست	خود تجلی در کلام اولیاست
گر رجالی ذاکر آل علیست	انتظارش نزد حق جز عفو چیست

عبادت

عبادت جملهگی حبل المتین است	شروع گفتگو و ذکر دین است
عبادت صحبتی با حق تعالی است	رسیدن بر لقا و ذکر والاست
عبادت باعث معراج روح است	تو بنگر توبه ای همچون نوح است
عبادت شادی روح و روان است	نجات هر کسی مرهون آنست
عبادت چون عروج اهل دین است	لذا معراج انسان اینچنین است
عبادت نزد حق راز و نیاز است	به وصل ایزدی ما را جنان است
عبادت موجب دل روشناییست	وصول کردگار ود لرباییست
عبادت بندگی لیکن صعود است	بدقت بنگری عین سجود است
عبادت باعث ایمان و تقواست	رهایی از خود و دیدار مولاست
عبادت بهترین راه وصال است	بریدن از خود و طی کمال است
عبادت چون چراغی در دل شب	هدایت می کند دل را سوی رب
عبادت در جوانی کن تو ای دوست	عبادت در جوانی وه چه نکوست
عبادت چون غذای روح و جان است	ادایش روز و شب قوت روان است
عبادت میزداید همچو سوهان	غرور و کبر و نخوت از دل و جان
عبادت آب و عاشق همچو ماهیست	حیات بی نیایش پست و واهیست

عبادت ذکر تنها با خدا نیست	پیمبر گفت در دین انزوا نیست
عبادت را بود اعمال ظاهر	نماز و صوم و حج و نهی منکر
عبادت کوشش و کار و خروش است	حمایت از ضعیف و جنب و جوش است
عبادت کشت گندم در زمین است	که پاداش یکی صد ها نگین است
عبادت گر چه در خمس و زکات است	ولیکن راز هستی در نماز است
عبادت در نهایت همچو رازیست	ولیکن بی ولایت همچو بازیست
عبادت با ولایت مقبل افتد	گر این ره بی ولایت مشگل افتد
عبادت را تو بر کودک بیاموز	که فرزند مهذب شب کند روز
عبادت پیشه کن هر دم رجالی	اگر خواهی به جنت جای عالی

نماز

تویی آیینه زیبای شاهی	الا ای ساکن کوی الهی
وگر راغب به رشدی و کمالی	اگر مایل به وصل ذوالجلالی
تماشا کن رخ ماه ولایی	گرت مایل شوی وصل خدایی
که واجب گشته آن بر هر مسلمان	نماز است ارتباط حق وانسان
متاعی چون گوهر، دری چو فرقان	خدا نازل نموده بهر انسان
که تیرت برکنند و خود ندانی	نمازی خوان چو مولا گر توانی
ندارد ارزشی و خود بدانی	نماز بی حضور دل چو خوانی
که ذکر با خدا ، همچو رباط است	نجات هر کسی در ارتباط است
سجودش مر ترا عین صعود است	بجای آرش که دین را چون عمو د است
بسوی وصل حق، ما را جواز است	قنوتش جای اظهار نیاز است
مصفا چون غسل، از غیر خالیست	چه نهری در نمازت بر تو جاریست
خدا را کن تماشا، او چه نیکوست	به موقع خوان نمازت را تو ای دوست
ادای ذکر حق، دل روشنایی است	مقدم در امور زندگانی است
که معراج مسلمانی نیاز است	نبی گفتا ستون دین نماز است
شود روح نبی شادان از این راز	چو خوانی، روح تو آید به پرواز

مجو جز ذکر حق چیزی تو برتر
اگر چه باشد آن، همسنگ گوهر

سراسر راز هستی در نماز است
شفای درد مستی در نماز است

اگر خواهی روی تو سوی جنت
بجای آور نمازت را به دقت

عبادتها همه جبل المتین است
به دقت بنگری، الحق چنین است

نماز بی ولایت بی نماز یست
نماز بی امامت لہو و باز یست

نماز با ولایت روشنایی است
وصول کردگار و دل ربایی است

توسل بر امامت جو کہ در کیش
شود بیمه، هر آنکس می رود پیش

صلاه و صوم و حج هر سه وسیله است
ولایت رهنمای هر قبیله است

صفای قلب و نور دل نماز است
رجالی ذاهق باطل نماز است

کاهلی در نماز

گفت پیغمبر به زهرا این سخن	در خصوص امر حق بر مرد و زن
در خصوص جان و قرآن و نماز	از طبیعت تا قیامت هست راز
پانزده رنج و بلای جانگداز	آیدت گر سست انگاری نماز
شش به عالم سه به وقت مردنت	همچو زنجیری فتد بر گردنت
سه دگر در قبر اید مر ترا	سه دگر در وادی محشر ترا
تشنه و خوار و گرسنه جان دهد	بی نماز آخر ز کف ایمان دهد
کسر عمر و رزق و خشم کردگار	جملگی رنج و بلای روزگار
قبر تو در ظلمت و ضیق و عذاب	تا به امر حق شود وقت حساب
اندر این دنیا دچار ظلمتی	وندر آن عالم نباشد رحمتی
اندر آن عالم حسابت مو به مو	گر نباشی بهره مند از لطف هو
چونکه اعمال دگر مقبول نیست	لطف حق دیگر ترا مشمول نیست
ای که سیمایت نمایان خطاست	چهره خاطی کجا نور خداست
ای که از صورت به خاک افتاده ای	تا به کی، جز بر خدا تن داده ای
چون سبک کردن حضور بی دل است	نفس آدم گر نباشد چون گل است
چون مکبر در اذان تکبیر گفت	گوهر دل با زبان ذکر جست

چونکه تسبیحات زهرا از نبی است

موجب آرامش ام ابی است

گر بخواهی این جهان و آن جهان

بهره مند از لطف حق در هر زمان

در نماز ت الگویی همچو نبی

پیشه کن چون فاطمه ام ابی

کس نگوید جز محمد این سخن

تا که امت بشنود از جان و تن

ای خدا یک لحظه لطف کم مکن

تو رجالی را دچار غم مکن

روزه

روزه ذکر است و دعا و رمز و راز	نالہ کردن ہمرہ عجز و نیاز
عجز در نزد خدا خود عزت است	لیک در نزد بشر چون ذلت است
عجز انسان در تملق یا ریاست	شکر معبودی کہ آن غیر خداست
عجز در نزد خدا مثل سجود	آدمی طی می کند راه صعود
سالکان را عزت و انکار نیست	عاشقان را جز خدا افکار نیست
روزه داری در طریق سالکان	باعث رشد و کمال عارفان
دعوت خاص خدا ماه خداست	در ضیافت جملگی نور و صفاست
روزه مخصوص مسلمانان کہ نیست	در مرام و دین ما خسران کہ نیست
روزه شیطان را بہ زندان می برد	با غل و زنجیر حیران می برد
روزه انسان را بہ اعلا می برد	ہمچو مرغی سوی بالا می برد
روزه اتمامش بہ عید است و نوید	تا کہ گیری مزد و پاداشی مزید
روزه داران آشنا باشند چند	بر فقیر و بر اسیرانی ز بند
روزه تنها آب نا خوردن کہ نیست	رہ بسوی سفرہ نا بردن کہ نیست
خواندن و فہمیدن قرآن نکوست	چون عمل گردد سزاوار تو دوست
نزد حق روز و شبان یکسان بود	لذت ماه خدا چندان بود

نفس دون تسلیم می گردد به روز

چونکه تو باشی به مهمانی هنوز

روح را صیقل دهد راز و نوا

نفس را مدفون کند ذکر و دعا

گر رجالی روزه را تعریف کرد

کی تواند زین فزون توصف کرد

اهداف روزه

روزه حکمت را دو چندان می کند	باغ دل را پر ز ریحان می کند
معرفت را روزه افزایش دهد	دردها را ز آدمی کاهش دهد
گر یقین پیدا کنی در معرفت	سختی آسان می شود در مرتبت
صبر و ایمان و تحمل مر ترا	می شود حاصل ز احسان خدا
روزه یکسان ساز فقر است و غنا	در ضیافت کی بود فرقی روا
روح تو نزد خدا مهمان بود	موجب خشنودی یزدان بود
روزه تمرینی برای آدم است	روح را آرام بخش و مرهم است
روزه انسان را به یاد حق برد	قلب را تسکین و آرامش دهد
جسم چون بار ریاضت می کشد	روح تو طعم سعادت می چشد
زین سبب باشد مبارک ماه حق	چونکه باشی در صیام و راه حق
چشم و گوش و دل شود دور از خطا	روح و باطن پر ز نور و پر صفا
بیمه می گردد حواس آدمی	عزت انسان فزون گر دد همی
چون رجالی نزد حق مهمان بود	انتظارش بخشش و غفران بود

حج

گفت مولایم رضا اسرار حج	نیست تاخیری روا در کار حج
آنکه از حج تمتع وا شود	در قیامت کور و نابینا شود
حج فقط سعی و طواف و قصر نیست	حاجیان را خانه حق قصر نیست
حج طواف سنگ بر دیوار نیست	جز رضای ایزدی در کار نیست
حج نشان دین ابراهیمی است	یادی از آیین ابراهیمی است
حج طواف خالق یکتا بود	شکر معبودی که بی همتا بود
طوف و قربانی ز حج اصغر است	طوف حق اما ز حج اکبر است
در مطاف حق هر آنکس پا نهاد	جملگی امیال خود را وانهاد
حاجیان مشغول ذکر و چرخشند	قدسیان جانانه اندر گردشند
حج بود لبیک بر امر خدا	همچو هفتادو دو تن در کربلا
حج بی اخلاص باشد بی جواب	گویا تشنه لبی سوی سراب
حج رها کردن بود امیال را	وا نهادن جملهء آمال را
حج صفای روح را طی کردن است	نفس دون را کشتن و پی کردن است
حج تجلی گاه روز محشر است	خود مثالی از سرای دیگر است
در حقیقت حج ظهور وحدت است	حج خلوص است و صفا و قدرت است

نیست فرقی مر عرب را با عجم

هست اعلام برایت از ستم

پاک گشتن باشد از هر ریب و رنگ

حاجیان را رمی شیطان ها به سنگ

حج مطار مومن خوش سیرت است

حج نمودی از حضور امت است

آخرین تن پوش از بهر بدن

جامه احرام خود باشد کفن

هم نماز و حسن خلق و اصل دین

هفت را باشد نشان بر مسلمین

حاجیان را کعبه همچون دکه نیست

کعبه بنیانش ز سنگ کعبه نیست

از ولایت و ز نبوت پا گرفت

کعبه از مهر و محبت پا گرفت

قبله گاه و مقتل هابیل دل

کعبه قربانگاه اسماعیل دل

وقت لبیک همه اعضا رسد

کی شود یارب که حج ما رسد

لیک کی گنجد سخن در چند بند

گر رجالی وصف حج را گفت چند

زکات

زکات علم در نشر علوم است	که نشرش افتخار مرز و بوم است
زکات مال از بهر فقیر است	کمک بر بینوایان و اسیر است
اسیر از پرتوش آزاد گردد	مزارع از برش آباد گردد
زکات چهره در پاکی نهفته است	عفاف بانوان دری نهفته است
هم آبادی مسجد در زکات است	همان مسجد که خود باب نجات است
ز بهرش نیست فقر و نیست ذلت	ادای حکم حق دانی تو علت
رجالیا، زکات شکر نعمت	بود در صرفه جویی و قناعت

جهاد

گفت پیغمبر به همراهان خویش	جنگ سختی هر کسی دارد به پیش
در نبردی با عدو گفتا چنین	نفس دون دانی که باشد در کمین
جنگ با نفس پلید و دون خود	سخت تر باشد ز پیکار احد
نفس را کشتن جهاد اکبر است	جنگ با دشمن جهاد اصغر است
نفس باشد منشا جرم و خطا	لیک اعمال نکو دارد صفا
نفس انسان سرکش و طغیان گر است	ذکر حق او را علاجی برتر است
کار نیکو نفس را طاهر بود	معرفت در خلق و خو ظاهر بود
سیرت پاک است چون لوحی زلال	سیرت نیکو کجا دارد ملال
هست تقوا فضل انسان را ملاک	عامل پیدایش آن ذات پاک
کار زشت اما به سان لکه ای	قلب را تاریک سازد لحظه ای
در قیامت نامه اعمالتان	میکند ظاهر همه احوالتان
باطن افراد ظاهر می شود	آنچه مخفی بود حاضر می شود
گر به دست راست گیری نامه را	خود نشانی بر عمل باشد ترا
لیک اصحاب گنه در ظلمتند	چونکه در دنیا دچار غفلتند
نامه اعمال اصحاب یمین	نور گردد پیش روی و در جبین

چون منافق می کند آنرا طلب	پاسخی گیرد برو دنیا طلب
دست چپ گیرند افرادپلید	نامه احوال خود همچون یزید
باعث شادی و زیبایی شود	کار نیکو مثبت و باقی شود
روح را تهذیب هر دم لازم است	کشتن نفس از امور اعظم است
ای رجالی نردبان کار خیر	زهد و تقوا و عمل باشد نه غیر

نشر علوم

زکات پدر بر پسر در علوم مجاز است و نیکوست بهر عموم
که دانش ترا زنده سازد ز جهل به مقصد برد علم و ایمان چه سهل
بجز راه دانش که بی انتهاست دگر راهها منتهی بر خطاست
دو علم مفید است اندر جهان یکی علم دین و دگر علم جان
خردمند دانا و زیرک بود اگرچه به تعداد اندک بود
کم و بیش علمت که انکار نیست رسیدن به دانش که دشوار نیست
ترقی انسان به تهذیب اوست. عبادت ترا پیش یزدان نکوست
رجالی ترا نشر دانش رواست. زکات علوم است و حکم خداست

مجالس ارزشی

مجلس علم و عمل از دید دین	رهگشا باشد برای مسلمین
مجلس ذکر و نیایش با خدا	باعث رشد است و ایمان و صفا
مجلس دیدار با مردان علم	می دهد بر دل صفای صبر و حلم
مجلس تشریح در خیر و صلاح	رهنمون سازد ترا سوی فلاح
مجلس دیدار با اقوام خویش	می زداید نفرت و اندوه و ریش
مجلس دیدار تو با والدین	مر ترا نیکی بود، ای نور عین
مجلس تفسیر و قرآن مبین	رهنما باشد ز بهر مومنین
مجلس بحث و تبادل در علوم	باعث رشد و ترقی عموم
مجلس احسان و نیکی بر فقیر	اجر آن اندر دو عالم بی نظیر
مجلس مدح و عزای اهل بیت	زنده می سازد رثای اهل بیت
مجلس یاد علی و آل او	رونق دین است و افشای عدو
مجلس شادی بی فسق و فجور	رابط قلب است با دریای نور
مجلس عقد و اخوت همچنین	باعث شادی و عز مومنین
مجلس با صالحین و اهل خیر	موجب ذلت نگردد سوی غیر
مجلس کفر و گناه ضد دین	نیست جایز از برای مسلمین

مجلس کفر باعث کفران شود	نکبتش گیرد عذاب جان شود
مجلس فسق و فجور ناکسان	معصیت باشد برای شیعیان
مجلس زهد و نوا در منزلت	شوکت و عزت دهد با معرفت
مجلس اهل گناه و اهل شر	جملگی خسران و اندوه بشر
مجلس مردان حق در منقبت	هم رجالی گفته است در معرفت

نصایح شیخ انصاری به نظام الملک

گفت خواجه شیخ انصاری پیر	بر نظام الملک دانای شهیر
گوهر عمر شما سرمایه است	طاعت حق بهر تان پیرایه است
آنچه را بر خویشتن نا خواستی	چون برای دیگران می خواستی
آن بگو از بهر مردم در نخست	کز برای تو همان اید درست
پیروی از نفس دون هر گز مکن	عیب دیگر کس به خود بارز مکن
در جوانی با عبادت خو نما	بعد از آن بر درگه حق رو نما
تا نخواهد از تو خاموشی گزین	عیب مردم را فراموشی گزین
ای رجالی با عمل هر چند بیش	میتوان آزاد گشت از بند خویش

نصایح خواجه عبدالله انصاری

چه خوش گفت خواجه به اهل خرد	که ده کار را پیشه کن تا ابد
تو با خلق و مردم به انصاف باش	به دور از جفا وز اجحاف باش
صداقت اگر پیشه گردد ترا	جزایش بود ارتقا و لقا
چو بر نفس خود چیره گشتی به قهر	نبینی تو آسیبی از چرخ دهر
به نزد بزرگان درستی رواست	که خدمت سزاوار خلق خداست
ولیکن به خردان و فرزندگان	شفقت روا کن تو بر بندگان
نصحیت، مروت، سزاوار دوست	گذشت و صبوری به دشمن نکوست
که با جاهلان چون مصادف شدی	سکوت است پاسخ، برای بدی
تواضع نما نزد عالم به دین	فروتن بود هر که دارد یفین
به پند و نصایح چو گردد عمل	نبینی تو خسران ز روز ازل
عمل کردن پند و عبد خدا	جزایش لقا هست از بهر ما
رجالی چو پیدا کند معرفت	بیابد به نزد خدا منزلت

بهترین هادر کلام معصومین

بهترین پند و نصیحت از زبان مرتضی	چون عمل گردد، دهد اجرت خدا
بدترین دشمن ترا خود خواهیست	دور گشتن از ولی، گمراهی است
بدترین دشمن به ظاهر اصغر است	ترک آن ما را جهادی اکبر است
بهترین حاکم امین و عالم است	مجری عدل است و طرد ظالم است
بهترین مسلک، ترا در سادگی است	نی که در طغیان گری و بردگی است
بهترین ره در زمین و آسمان	وان صراط مستقیم است در جهان
بهترین ادعیه، پیش کردگار	منحصر گردد به فرد رستگار
بهترین قلب بشر، نزد خدا	ظرفیت دارد، برای ارتقا
بهترین نعمت ترا عقل است وهوش	در مصاف جاهلان باید خموش
بهترین دانش مفید و رهگشا ست	بهر انسان لازم وراضی خدا ست
بهترین توشه دراین دنیای فان	رزق و روزی حلال است در جهان
بهترین همت بود بالاترین	بهترین انسان بود، والاترین
بهترین پاداش و نیکی در خفا ست	چونکه بی منت بود، کاری رواست
بهترین پیشه در این عصر و زمان	کسب روزی با رضای شاه جان
بهترین ارثیه در آیین ما	کسب تقوا وادب در بین ما
بهترین جانها ز دید اولیا	پاکی قلب و درون از هر خطا
بهترین اخلاق دوری از جدل	عاقبت بی ارزش است و بی حصل
بهترین اصحاب شور و مشورت	عاقلان و صاحبان معرفت

آن تجلی در بیان اولیاست	بهترین گفته ، کلام کبریاست
دور گشتن از ریا ، حتمی ترین	بهترین نیکی بود مخفی ترین
اهل استغفار باشندو یقین	بهترین افراد در روی زمین
در سلامت بودن جسم و روان	بهترین درخواست اندر این جهان
سادگی در کار و پیشه بندگی	بهترین کوشش ترا در زندگی
ای خدا، بنما عطا از لطف خود	بهترین همسر بود هم کفو خود
نور چشمان نبی را فاطمه	بهترین همدم علی را فاطمه
نور یزدان باشد و صاحب زمان	بهترین ناجی انسان در جهان
در توسل باشد و ذکر و فغان	بهترین تضمین ز شر انس و جان
عید قربان باشد و فطر و غدیر	بهترین ایین و جشن بی نظیر
شد تجلی در زمین کربلا	بهترین شور و شعور بی ریا
چون خریدارش خداوند مجید	بهترین مخلوق هستی شد شهید
جانشین حق تعالی منجلی است	بهترین اندیشه از ال علی است
هم صدیق و نخبه و والا ترین	بهترین همره بود داناترین
کسب علم است و خلوص و بندگی	بهترین پشوانه اندر زندگی
شاهد این ادعا در کربلاست	بهترین عاشق، رجالی جان فداست

حفظ دین

با نفی غرور و ترک عصیان	دین حفظ کند ترا ز شیطان
ایمان به خدا امید ما گشت	دین حافظ ما ز هر خطا گشت
زهد است ترا صفای باطن	نفس است ترا خطای باطن
تقواست ترا، شفای این دل	دوری ز گنه، دواى این دل
حرص و حسد و غرور فرجام	نابودى دین، ترا سرانجام
جانا تو رجالی ز خدا خواه	ایمان قوی، درطی این راه

نصیحت

چه خوش گفت مولا علی این پیام	خدا می دهد رزق تان روز وشام
چرا غصه و غم خوری ای بشر	خدا را کفیل است در هر نظر
دهد رزق انسان وهر بنده را	خداوند آگاه، جنبنده را
چرا حرص دنیا ترا کور کرد	ترا از عبادت بسی دور کرد
مکن تکیه بر عالم زور و زر	فریبنده است، گردش چرخ دهر
بهشت و جهنم اگر حق بود	تظاهر به ایمان که نا حق بود
ترا می گذارند در قبر و خاک	تو در فکر کاخی، بگردی هلاک
رجالی کلام علی را سرود	سخن رابه اشعار تزیین نمود

معرفت نفس

هر که دارد تزکیه در نزد استاد برین معرفت پیدا کند تا حد ایمان و یقین

هر که را باشد توکل، کار او دشوار نیست جز توکل بر خدا، راهی دگر در کار نیست

هر که دارد علم و تقوا و عمل رستگار است تا قیامت از ازل

هر که خواهد روی پاک ذوالجلال ابتدا عاشق شود، تا وانگهی بیند کمال

هفت شهر عشق را طی کردن است نفس دون را کشتن و پی کردن است

عاشقان شیفته روی و لقای تو بوند کافر ان در صدد نفی ولای تو بوند

سالکان در ره تو، توبه و دل ریش کنند عابدان از تو تمنای دل خویش کنند

عارفان عاشق روی رخ و رخسار شدند عاشقان عارف کو ی دل و دلدار شدند

ای رجالی، چو بخواهی بروی نزد خدا قبل هر چیز، بشو دور ز هر خبط و خطا

الله اکبر

کردی خدا، نعمت فزون، الله اکبر	بردی ز دل، غم ها برون، الله اکبر
دادی به ما فضل و کمال الله اکبر.	گیری زما جان و جمال الله اکبر
روزی رسان ما تویی، الله اکبر	معبود ما، هر جا تویی، الله اکبر
عالم ثنا گوی تو شد، الله اکبر	دیوانه ای روی تو شد، الله اکبر
دادی مرا، جسم و روان، الله اکبر	گیری به وقتش، هر مکان، الله اکبر
دادی به ما، عقل و خرد، الله اکبر	از ما ببر، کبر و حسد، الله اکبر
گردد عمل، احکام دین، الله اکبر	باشدترا، صبر و یقین، الله اکبر
در پرتوی حفظ حیا، الله اکبر	انسان شود دور از خطا، الله اکبر
معراج هر پیر و جوان، الله اکبر	باشد صفای روح و جان، الله اکبر
در هر عمل، حکمت بود، الله اکبر	قطعا مرا، عبرت بود، الله اکبر
تقدیر ما، از خیر توست، الله اکبر	راه رسیدن، سیر توست، الله اکبر
باشد رجالی سوی تو، الله اکبر	خواهد صراط و روی تو، الله اکبر

شاه خوبان

جانت فدا شد، در راه قران	ای شاه خوبان، جانم به قربان
با مکر و حيله، کردند خیانت	ای نور یزدان، روح ولایت
بر ما نظر کن، بنما شفاعت	ای مظهر دین، شمع هدایت
قرآن ناطق، در فتنه و جنگ	شد نور هستی، در گیر نیرنگ
دین خدا را، بر پا نمودی	ای کاتب وحی، احیا نمودی
داماد احمد، میزان محشر	هم کفو حیدر، زهرای اطهر
هرگز نباشی، قادر به انشا	آری رجالی، در وصف مولا

من کیستم

من کیم ، بنده عصیان گر و یاغی و شرور
منم آنکس، که به خود غره و، هستم مغرور

منم آن بنده شیطان که اسیر قفس است
روح من سرکش و فرمانبر میل و هوس است

من شدم خسته از این سرکشی بی حد و حصر
با گناهان چه کنم، گشته بالای من خسر

خواب و بیداری

پندت نشود ضایع، با حرف و نصیحت ها	خوابیده، شود بیدار با ذکر حقیقتها
سعی تو شود واهی، هشیار نمی گردد	خوابیده نما هرگز، بیدار نمی گردد
بر کرسی چند روز ه، مغرور صدار هستند	افراد فر بینده، زینده شعار هستند
در پیچ و خم هستی، راضی به خدا باشید	در رنج و مصیبتها، تسلیم ولا باشید
مردم بشوند غافل، لیکن نتوان بشکست	بر نیزه کنی تکیه، لیکن نتوان بنشست
تسلیم شود آری، هر جور شما خواهی	یاغی نشود اصلاح، هر طور شما خواهی
جانا تو رجالی دان، وحی است کلام حق	در مکتب ما دانی، عقل است مرام حق

به نام خدا

سر آغاز هر کار با ذکر هو	نبی را کند حفظ در نار او
گلستان شود آتش دشمنان	تجلی کند حق تعالی عیان
به نام خدا وند روح و روان	که نامش بود ورد پیر و جوان
به نام خدا وند جان و خرد	که ذکرش به انسان تسلی دهد
به نام خدا وند روزی رسان	که لطفش بود هر زمان و مکان
به نام خدا وند کیهان و گور	که نزدیک باشد به انسان نه دور
به نام خدا وند جان و خرد	که بی اذن او کارها نگذرد
به نام خدا وند رحمان و نور	خدا وند کیهان و پنهان و دور
به نام خدا وند جان و خرد	که نامش دل عاشقان را برد
به نام خدا وند علم و حساب	خدا وند معبود و روز عقاب
به نام خدا وند پاک و رحیم	خدا وند هستی و عرش عظیم
به نام خدا وند ختم رسل	محمد فرستاده ذات کل
رجالی خدا شاهد کارهاست	خدا وند ناظر به رفتارهاست

عدل علی

هر کس به کسی نازد، ما هم به علی نازیم
در روز قیامت هم، بر عدل علی راضیم

از عدل علی گوییم ' از نور جلی گوییم
در پرتوی نور او، در راه علی پوییم

او بود ولی حق، چون هست علی بر حق
او دست خدا باشد، هر کس که شود با حق

در دادگه یزدان، باشد به امان هم کین
در دین خدا بینی، عدل است ملاک دین

فریاد رس ما یی، ای دادرس مظلوم
بینی همه را یکسان، ای دادگر محروم

هر کس ببرد سهمی، از کار رو جزای خود
گر حکم شود اجرا، عدل است سزای خود

از روز ازل دعواست، هر جا نبود تقوا
عدل است علاج آن، ورنه ببرند اغنا

هر جا که بود کاخی، آنجا نبود عدلی
کو خ است جوار آن، محروم شوند نسلی

هر کس به کسی نازد، ما هم به علی نازیم
چون هست علی بر حق، از روز ازل بالیم

ای دادرس مردم، ای پادشه خوبان
بر ما بنما لطفی، در پیشگه یزدان

هستیم غلام نفس، هستیم رفیق خصم
تسلیم به شیطانیم، باشیم اسیر چشم

شیطان هوس هر آن، غلاده کند ما را
هر لحظه کشد سویی، سجاده برد ما را

مردان خدا دایم، در محضر بی پایان
باشند به آرامش، در بارگه جانان

گر پیشه شود تقوا، عالم بشود تسخیر
گر عدل شود جاری، انسان نشود دلگیر

هر کس به کسی نازد، ما هم به علی نازیم
ما علی علی گوییم، با صوت جلی گوئیم

هم اصغر و هم اکبر، هم عالم و هم حاکم
در محضر حق بینی، باشند همگی خادم

از سنت حق گفتی، از عدل علی گفتی
جانا تو رجالی دان، از نقش ولی گفتی

پند و اندرز

مشنو از دل چون خیانت می کند	بشنو از نی چون حکایت می کند
دل مبند بر هر کس و نا کس به صعب	بشنو از روزی رسان روز و شب
نی ز هر بیگانه و شیطان صفت	بشنو از اهل یقین و معرفت
چون پیمبر، رهبر پیر و جوان	بشنو از حق، از طریق صالحان
مشنو از مستان، نوای دلنواز	بشنو از قرآن و عترت رمز و راز
خط شکن باشد شهید سر جدا	بشنو از سردار دین، شیر خدا
بشنو از مولای دین راه خدا	بشنو از مردان کوی نینوا
مشنو از نفست، که شیطان تو است	بشنو از جانت که سلطان تو است
با عدو سازش مکن در زندگی	بشنو از مولای دنیا در بندگی
سرنوشت سرکشان، تار و جزاست	از مسیر حق جدا گشتن خطاست
همره روز جزا، افعال توست	رهزن ایمان تو، اعمال تو ست
مشنو از مردان فاسد، چاه را	بشنو از مردان مخلص راه را
شافی تو نیست، زور و قدرتت	ناجی تو نیست، مال و ثروتت
گندم از گندم برو ید، نی ز جو	آنچه کشتی، میکنی آنرا درو
دوری از مردم بدان، کاری که نیست	ترک دنیا، شرط دینداری که نیست
ترک صحنه ' کی بود شرط بقا	در نبرد حق و باطل خود نما
نی که در آسایش و مشغول ذکر	رشد تو در سختی کار است و فکر

حفظ دین کاری بس دشوار نیست حکم حق جاری شود، هموار نیست
در مرام عاشقان ' دل دادگی است جز خدا عاشق شدن ' وابستگی است
دل به دریا زن، بر وسوی خدا هر کجا باشی، بودکوی خدا
از علی آموز اخلاص عمل نور یزدان، مرد میدان جمل
بهر حفظ دین کند دوری ز پست لیک بینی در صف شیران نخست
ای رجالی گر بخواهی تا ابد معبود را کن به تکلیفت عمل، مقصود را

دیدار حق

ای که مرا خوانده ای راه نشانم بده
در ره دلدار خویش، جاه نشانم بده

ای که تو گفתי بیا، آمدنم سهل نیست
جز تو نخواهم کسی، آمدنم جهل نیست

ای که تو هر روز وشب، گردش عالم کنی
روح و روان مرا، عاشق و همدم کنی

ای که ملایک همه، چرخش هستی کنند
گو ش به فرمان حق، شادی و مستی کنند

ای که مرا یار نیست، همدم و دلدار نیست
دیدن معشوق هم، با دل بیمار نیست

ای که طریق ولا، ساده و هموار نیست
چونکه بخواهی مرا، راه که دشوار نیست

ای که خبرها ز توست، چشم و نظرها به توست
لحظه ای بر ما نما ' چونکه اثرها ز توست

ای که جهان یک نظر، در هم و ویران شود
در پی فرمان حق ' نار گلستان شود

ای که شود قطره ای، روی زمین جانشین
گفت خدای کریم، خلقت خود آفرین

ای که ندارم کسی، غصه و غم ها بسی
کشت مرا عشق تو، داد مرا کی رسی

ای که شدم مست تو ' شیفته ای روی تو
بی خود و دیوانه را ' کی شود او سوی تو

ای که عبادت بود، راز و نیایش بود
راه رسیدن به تو ' سجده و سایش بود

ای که مرا هر زمان ' قصد سوی خود کنی
روح ز جان می بری ' چونکه جهان را دنی

ای که عجل چون رسد ' جان ز بدن می رود
دست چو خالی بود ' حسرت و غم می خورد

ای که دهی منزلت ' ای که کنی مغفرت
علم عطا کن مرا، تا که دهی معرفت

ای که خیانت شده در پی فوت نبی

دین نبی شد تمام، پرتوی نصب علی

ای که در این روزگار، ظلم و ستم گشته کار

فکر قیامت بکن، تا نکنی زار زار

ای که شهادت بود راهگشای امور

نفس کند مردمان، دور ز ایمان و نور

ای که خدا داده ات، صبر و تحمل بسی

باش رجالی چنان، در نظر هر کسی

یا فاطمه

از نبی تا حضرت صاحب زمان	جملگی باشند چون نور جنان
از نبی تا حضرت مهدی همه	ذکر آنها، فاطمه یا فاطمه
از بنی بشنو حدیث نینوا	غرق خون گر دد حسین در کربلا
از نبی تا مرگ زهرای بتول	دین حق ازسیر خود کرده عدول
از نبی گر دد سفارش مرتضی	بهر زهرا همسر و نور خدا
از نبی باشد حدیثی اینچنین	زنده گردد، دین حق، با نفی کین
از خدا شد فاطمه اسرار هو	جلوه حق گشته در کردار او
از نبی باقی است قرآن و کلام	شد تجلی نور یزدان در امام
از نبی این گوهر یکدانه را	خلقت عالم بود، فرزانه را
از نبی در وصف مولا مرتضی	بر غدیر خم شده ظلم و جفا
از نبی آید کلام حق به گوش	قدرت شاه عجم گردد خموش
از نبی در وصف زهرا کس نگفت	فاطمه ام ابیها کس نجست
از نبی اسلام گشته در جهان	هادی پیر و جوان در هر زمان
از نبی تا قبر اولاد علی	در بقی بینی اما مان جلی
از نبی بتهای کعبه شد خراب	نفس دون آرد ترا در منجلاب

از نبی تا حق تعالی حرف میم	فرق احمد تا احد باشد عظیم
از نبی تا حشر، فرمان خدا	رهگشای مردم است از هر خطا
بر نبی و آل او باشد درود	بر محمد تا محمد گوسرود
از نبی خواهیم توفیق عمل	از خدا خواهیم آنرا از ازل
از نبی پیشی نگیری یک سلام	چونکه ا و باشد ولی واو امام
از نبی آموز اخلاص و وصال	معرفت جو در پیام ذ و الجلال
از نبی آموز آداب و سنن	پیروی کن در مرام و در سخن
از نبی فرمان حق گشته عیان	امر یزدان، ای رجا لی، در جهان

معرفت

از خدا خواهیم تو فیک عمل	دستمان دور است، گرا آید اجل
از خدا خواهیم راز زندگی	صدق گفتار و خلوص و بندگی
از خدا خواهیم روح بندگی	نی که عصیان و خلاف و بردگی
از خدا خواهیم ایمان و عمل	نور یزدان، راه قران، از ازل
از خدا خواهیم اسرار لقا	همچو شمع سوزیم در راه ولا
از خدا خواهیم راه کربلا	راه مردان خدا در نینوا
از خدا خواهیم توفیق اثر	تا ابد پا ینده گردد در نظر
از خدا خواهیم راه و چاره را	نی غرور و کبر بر بیچاره را
از خدا خواهیم مهدی، آن و دم	در امان باشند مردم از ستم
از خدا خواهیم مشی اولیا	رسم و آیین امام و انبیا
از خدا خواهیم آگاهی و علم	حکمت افزون می شود، با صبر و حلم
از خدا خواهیم معرا جی چنان	تزکیه باعث شود، در هر زمان
از خدا خواهیم عقل و معرفت	علم و تقوا در کنار عافیت
از خدا خواهیم بیداری شب	تا که در خلوت بجو یم یار و رب
از خدا خواهیم صبری بی نظیر	رهگشا باشد خداوند کبیر

از خدا خواهیم تسکین قلوب

ذکر باشد باعث دفع عیوب

از خدا خواهیم حلم اولیا

حلم زینب ، صبر ایوب و رضا

از خدا خواهیم در پایان کار

عفو بنماید مرا در روزگار

از خدا خواهد رجالی معرفت

هم ادب، هم تزکیه، هم مغفرت

پست و مقام

"این میز که می بینی گاه از من و گاه از تو"
"پاینده نخواهد ماند خواه از من و خواه از تو"

این پست و مقام و منزلت چون واهیست
با حکم حکومتی ترا چند گاهیست
حق هست مدد ما را در سختی هر راهی
حق می دهدت جانا هر عزت و هر جاهی

راز و نیایش

ای خدا ، ای خالق و معبود ما	ای صفا بخش دل و محمود ما
بینوا کی می تواند شکر تو	خلق عالم، دم به دم، در ذکر تو
راه حق باشد، صراط مستقیم	راه مردان خدا، راهی عظیم
هست تقوا و خضوع در بندگی	نی که در پستی و مستی جملگی
چنگ زن، جبل خداوند کریم	دل مبنده بر قدرت و انبوه سیم
چنگ زن، جبل خدا، هر لحظه را	در عطا هم سبقه جو، هر دفعه را

یاد یار

فلک از کف ربودی همسرم را شکستی ای فلک بال و پرم را
تو چیدی آن گل خوش منظر ما جریحه دار کردی خاطر ما
ز کف بردی یگانه گوهرم را چه حوری در بهشت، آن همسرم را
دریغا اسوه ایثارمان رفت ز محفل محرم اسرارمان رفت
شفیق و با وفا و مهربان بود مهین استاد خوش گفتارمان بود
مرامش در خور صد آفرین است چو انگشتر کمالش در نگین است
صبور و با وفا در هر زمان بود انیس و مونسی در هر مکان بود
به هر درد و به هر غم بود درمان که هر سختی تحمل کرد چندان
دل ما در رهین مهر او بود ادب هم در زبان، هم ذکر او بود
ولی بردی ز جان شیرین تر ما غمین کردی دل پر آذر ما
دو صد افسوس بردی دلبرم را عزیز و سرور و تاج سرم را
در این فرصت گرفتی یاور ما ز غصه پر نمودی ساغر ما
ز هجرش محفل ما شد پریشان ز غصه دوریش گشته فراوان
چراغ محفل ما گشته خاموش ز هجرش منزل ما هست درجوش
روانش شاد کن، پروردگارا ببخش جرم رجالی، جان فدا را

رمز موفقیت

هر که در کار خودش، مشی تعادل دارد

در جدل با دگران، روح تعامل دارد

قدرت آن نیست گهی ظلم و گهی فتنه شود

قدرت آن نیست ، که همواره لبان بسته شود

قدرت آنست که در سایه ای آن محرومان

ستم و جور نباشد، به همه مظلومان

هنر آنست که در اوج توان ،گیری دست

قشر محروم نباشد، به نظر خوار و پست

خدمت آن نیست که در فکر غذا باشی ونان

خدمت آنست که ترفیع دهی روح وروان

ذلت آنست که کوچک شمردم را

عزت آنست که بالا ببری مردم را

" رهرو و آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود"

شادی آن نیست، گهی عربده و گه فریاد

شادی درلھو ولعب نیست، برادر در یاد
نفس خوابیده درونت، مکن بیدارش
مار مخفی و قوی است، مکن آزارش
شادی در خلق اثر، کشف حقایق باشد
شادی در مهر و نوازش به خلائق باشد
رشد تو در همنشینی با حکیم عامل است
نی که با هر ناکس و هر جاهل است
رشد در اجرای فرمان نبی اکرم است
رشد در الگو گرفتن از ولی اعظم است
دوستی با مردم اهل دل و بامعرفت
می کند تامین ترا، در عالم و در آخرت
دوستی با مردم بی دین و بی ایمان بسی
می برد ما را به هر سو، هر کسی
ای رجالی، به خدا، راه ولایت، حق است
راه زهرا و علی ، راه شهادت ، حق است

دنیا طلبی

قدرت و مکنت و ثروت نبود پست و پلید	گر بود مشعل و ناجی و ترقی و نوید
قدرت آن نیست که از روی هوس تکیه زنی	به فقیران و ضعیفان زمان صدمه زنی
عزت و قدرت و شوکت به جهان داری نیست	به عمل کار بر آید، به شهمنشاهی نیست
بنگر شاه ولایت، که نمود قدرت خویش	بهر اجرای عدالت، چو عقیل آید پیش
ترک دنیا، به زبان لغله و آسان است	چون به قدرت نگری، پیر و جوان خواهان است
مسند آنست، که بر نفس درون چیره شوی	تا که در پستی و بالای جهان بیمه شوی
حاکم آنست که از بهر خدا حکم کند	به اسیران و یتیمان نظر و رحم کند
ای بشر، عاقبت عمر بسی دشوار است	چون اجل سر برسد، محکمه و اقرار است
پس چرا روز و شب خویش تباه و لجن است	وقت کم باشد و ره توشه ای تو یک کفن است
ای خدا، جز تو ندارم و نخواهم احدی	ناجی من نبود، جز تو و عفو ابدی
تو رحیمی و کریمی و شفیقی و صمد	ما فقیریم و ضعیفیم و گریبان حسد
لیک دانم، که خداوند عظیم است و علیم	چون شود توبه، بیخشد من غافل و ندیم
ای رجالی، ز جوانی تو گر دد پرسش	طی نمودی به کمال، یا که بدی تو سرکش

حکایت (شاه و وزیر)

پرسی بنمود یک شه از وزیر	در خصوص خالق کل و کبیر
نقش حق در عالم هستی کجاست	خوردن و پوشیدنش دانی چه هاست
میده یک روز فرصت بر وزیر	تا بیارد پاسخی پیش امیر
او غلامی داشت دانا و زرنگ	پاسخ هر سه بدانست بی درنگ
آن غلام پرسید، ای مولا بگو	چهره ات زرد است، علت را بگو
گفت شه دارد سوالاتی چنان	عاجزم از پاسخ و اسرار آن
گفت دانم پاسخش را ای وزیر	جای غم، غصه نباشد، ای شهیر
حق بپوشد عیب و نقص کار ما	او خورد حرص از عمل، رفتار ما
پاسخ سوم به بعد موکول شد	نزد شه افشا و آن مقبول شد
پادشه جامه جدا بنمود و گفت	این غلام آید به جای، راس پست
جامه و تخت و صدارت را نهاد	جملگی امیال خود را وانهاد
گفت پاسخ در عمل بر آن وزیر	حق بیارد چون تویی، از عرش زیر
دست حق دانی رجالی در کجاست	در ید و بازوی مولا مرتضی است

حکایت (افتادن در چاه)

افتاد به چاه، چون خر همسایه	شد خاک روان، بر سر بیچاره
فریاد زد و مرگ طلب کرد	رسوایی این وان سبب کرد
بشنید که خر، مگر بها داشت	جز باربری، فقط صدا داشت
خر با لگدش، خاک عقب کرد	آمد به سر چاه و غضب کرد
ای بی خردان، مگر چه کردم	ظلم و ستم و جفا نکردم
جز کاه و علف، مگر چه خوردم	من سنگ و سقط مگر نبردم
من روی زمین، چه ها نکردم	من بار و ترا که حمل کردم
در سختی و در مشقت و کار	همراه و رفیق و همدم و یار
لیکن تو به فکر من نبودی	در قعر زمین رها نمودی
گر خسته شدی ز عرعر من	شلاق زدی، تو بر سر من
صاحب که نکرد، درک ما را	تدبیر نمود، به ترک ما را
با دفن الاغ، دگر صدا نیست	غافل که خدا ز ما جدا نیست
افسانه چو گفته شد رجالی	شرحی ز حقیقت است گاهی

طریق وصال

کار ما در شان این درگاه نیست	ذکر ما ذکر ی بجز الله نیست
عاشقی جز بر خدا کاری خطاست	کار ما هر روز و شب یاد خداست
بوی زهرا بوی مولا می دهد	ذکر حق دل را تسلی می دهد
بوسه زد بر صورتش ختم رسل	بوی زهرا بوی جنات است و گل
همچو قرآن هست مصباح الهدی	بستگی بر اهل بیت مصطفی
شیعه را جز مرتضی منظور نیست	مستی ما از ولایت دور نیست
دل به زلف یار دیرین بستن است	مستی ما، بی خود از خود گشتن است
مستی فرهاد بر شیرین بود	مستی ما مستی دیرین بود
دیدن یار و لقای کبریاست	عشق ما عشق حقیقی بر خداست
چون علی در شط خون افتادن است	عشق سالک بهر حق جان دادن است
چون خم زلفش، پریشان بودن است	هفت شهر عشق را پیمودن است
این جهان کی ورطه بازی بود	شهر اول، شهر خود سازی بود
این سفر دور است و این ره پر ز چاه	شهر دوم دور گشتن از گناه
حق تعالی، بر امورت عالم است	توبه ای همچو نصوحا لازم است
سر نهد بر آسمان سرمدی	هر که خواهد وصل روی ایزدی

جملگی ارکان وصل تجلیه	تخلیه با بغظه، بعد از تخلیه
سر به خاک دوست هر دم سوده شد	هفت شهر عشق، چون پیموده شد
دل ز روی ماه جانان، گشت مست	جان رها شد، گر ز بند نفس پست
ذره ذره در پی اثبات اوست	هر چه بینی، جمله اش آیات اوست
گر رسی تو بر وصالش دیدنی است	ای رجالی، راه حق پیمودنی است

رہایی

الہی بہ اشک فقیر و یتیم بیخشا گنہ، ای خدا ی حکیم

الہی بہ یاد اسیران جنگ رہایی عطا کن، بر این نفس تنگ

الہی بہ آہ یتیمان نما مرا بندگی و خلوص و صفا

الہی محبت بہ مولا علی مگیر از رجالی، بہ حق ولی

پند و نصیحت

تا به کی سر خم کنی جز بر خدا
تو گدایی می کنی پیش گدا
این رکوع و سجده و راز و نیاز
موجب معراج انسان در نماز
"سر بجنبند، دل نجنبند، در سجود"

دست بالا می بری بهر قنوت
لیک در فکر زر و پولی و قوت
حق ببیند، خدعه و ظلم و ستم
روح تو خواهان حق هر آن و دم
ظلم بر جان، می کند قلبت سیاه
ظلم بر خود، می کند جسمت تباه
تابه کی، چرخد زبان اندر دهان
دایما غیبت کند بر این و آن
تا به کی بینی، حقوق دیگران
می شود ضایع، بدست خود سران
کاش می شد مهدی صاحب زمان
عدل خود جا ری کند بهر جهان
کاش می کردی رجالی شعر خود
در عمل اجرا، ببینی فکر خود

حضرت علی و بهترین ها

علی چشمان خود در کعبه وا کرد	دل هر شیعه را نور خدا کرد
علی آمد به دنیا روز جمعه	که باشد بهترین ایام هفته
علی را بهترین زن های عالم	بود زهرا ی ا طهر نور خاتم
علی باشد پدر بر بهترین ها	حسین و مجتبی از بر ترین ها
علی در بهترین شب خورده ضربت	بدست جاهلی در غرق شهوت
علی در بهترین شب های دوران	از این دنیا برفت، آن نور قرآن
علی بعد از محمد بهترین کس	سزاوار حکومت در جهان هست
علی شد غرق خون با ضرب شمشیر	بود آن هم زمان با شام تقدیر
علی ای بهترین، بهترین ها	رجالی خادمی از کمترین ها

بخش دوم: رباعیات

رباعیات

رباعیات

رجالی با رباعی کرده آغاز

نوین فصلی ز اشعار روانساز

خدا یا هر زمانش یاوری کن

شود شعرش به دنیا سایه انداز

احادیث

اگر خواهی حدیث از آل عصمت

اگر خواهی سخن از علم و حکمت

بیا بشنو رباعی های پر مغز

شود روح و روان با دین در الفت

خدا

خود آرایی و خود بینی، خطا و خود بلایی است

طلب غیر از خدا، واهی و بی جا و گدایی است

تلاش آدمی، حق جوئی و کشف حقیقت

خدا خواهی، خدا جوئی، درون هر صدایی است

زهرا و علی

زهرا و علی، که بهترین زوج جهان، از ازل است

الگوی کمال و معرفت، در نظر و در عمل است

از پرتو یشان، عالم و هستی، بر پاست

با حب علی، کجا بشر، خار و ذلیل و خجل است

دین

عده ای با کار خود، نابود هر آیین کنند

عده ای با لفظ خود، دین خدا، بدبین کنند

دین فنا شد، دین چه ها شد، می کنند

عده ای دین خدا را، با غرض، تبیین کنند

اباعبدالله

الگوی عصر و زمان است، اباعبدالله

ناجی دین و جهان است، اباعبدالله

راه او، راه خدا در همه عالم باشد

شافع و نور جنان است، اباعبدالله

دوستی

دوستی گردد عیان، اندر مصیبت یا که فقر

جز خدا حامی نباشد، در سرا شیبی قبر

تا به کی غافل ز خود اندر دیار بی وفا

دشمن ما در درون جان بود تا روز حشر

قناعت

گر قناعت پیشه گردد در امور زندگی

کی بشر محتاج گردد در امور دنیوی

ای خدا ما را مکن محتاج مردم روز و شب

گر چه ما غافل ز حق، اندر امور معنوی

دل شکستن

دل اگر رنجیده شد، کی می توان ترمیم کرد

آدمی چون رانده شد، کی می شود تعلیم کرد

در جوار حق شدن، تسلیم شرط لازم است

روح و جان یاغی بود، کی می توان تسلیم کرد

جنگ جهانی

کربلا، احیاگر، دین خدا در عالم است
ناجی مردم ز گمراهی رسول خاتم است
جنگ ما، جنگ قبایل یا فرق یا کیش نیست
جنگ ما، جنگ جهانی با عدوی ظالم است

آثار ظهور

آثار ظهور، یک به یک پیدا شد
مکر و دغل فتنه گران افشا شد
دفن ملک و شاه عرب عبدالله
جنگ یمن و شام و حلب بر پا شد

نصیحت

در صدد باش، زدایی نظر و افکارت
در کمین باش، شناسی عمل و پندارت
چو کسی کرد نصیحت، تو مکن داد و فغان
زنگ ساعت که صدا کرد، کند بیدارت

شناخت

آشنایی مرتبط سازد، ترا با یار خود

عشق آسان می کند، همراهی پندار خود

تا ندانی فکر و احساس عزیز جان خود

کی میسر می شود، بیداری دلدار خود

شهادت

شهادت موجب افشای افکار

حقیقت دیده گردد نزد اغیار

علی در کعبه گوید آرزویش

کند خوشبختیش ابراز و اظهار

شهادت حضرت علی

عدو می گفت مولا بی نماز است

شهادت در حرم گویای راز است

ولایت تا ابد پاینده گردید

که تفسیر حقیقت کارساز است

حضرت یوسف

ناجی یوسف تویی، در قعر چاه

عزت و شوکت دهی با حفظ جاه

تو خدایی می کنی و، ما گرفتار هوا

می شود یوسف، عزیز مصر و شاه

کوثر

فاطمه ام ابیها، صاحب علم و کمال و اطهر است

عمر آن گل، هم عدد با نقطه های کوثر است

کی شود مهدی بیاید تا کند تفسیر آن

همسر دخت نبی، مولود کعبه، حیدر است

ترس

من از نفسی که می گردد، عذاب خویش می ترسم

من از جاهل، که می گوید، ندارم کیش می ترسم

ندارم ترسی از دنیا، که هر کس رفتنی باشد

من از گرگی که می پوشد لباس میش می ترسم

سوره کوثر

من از نفسی که می گردد، عذاب خویش می ترسم

من از جاهل ، که می گوید، ندارم کیش می ترسم

ندارم ترسی از دنیا، که هر کس رفتنی باشد

من از گرگی که می پوشد لباس میش می ترسم

مردان خدا

گفت مولایم علی، اوصاف مردان خدا

جملگی باشند، خورشید درخشان خدا

در سخن گفتن، خدا را یاد و آنها شاکرند

در مصیبت صابر و دایم به فرمان خدا

ندانستم

به بیراهه کجا رفتم ،ندانستم ، ندانستم

نسنجیده سخن گفتم، ندانستم، ندانستم

به فکر این و آن هر گز، پشیمانم، پشیمانم

تهی از خلق و خو هستم ، ندانستم ، ندانستم

اصول دین

محمد با نبوت را پذیرفتم، پذیرفتم

امامت با عدالت را پذیرفتم، پذیرفتم

یگانه خالق عالم، به یکتا بی پذیرفتم

معا د اندر قیامت را پذیرفتم، پذیرفتم

شب قدر

نور قرآن در جهان امشب هویدا می شود

نفس دون پاکیزه و افعال انشا می شود

روح و جان مسرور و دل سوی خداست

سرنوشت آدمی تعیین و امضا می شود

بندگی

دیر فهمیدم که عصیان کرده ام در بندگی

دیر فهمیدم که تنها اوست اندر زندگی

ای بشر تا کی اسیر این و آن و نفس خود

دیر فهمیدم زمان طی شد و ما در بردگی

حیات و زندگی

دیر فهمیدم که مرگ آید بسوی هر کسی

دیر فهمیدم که رزق ما رسد حتی خسی

دیر فهمیدم که ایزد ناظر احوال ما

پس چرا هر روز و شب دل واپسی

زندگی

زندگی یعنی امید، یعنی صفا، یعنی هیاهو

زندگی یعنی شفق، یعنی عطا، یعنی تکاپو

زندگی یعنی توکل بر خدای لایزال

زندگی یعنی مداوم در تلاش و جستجو

محمد(ص)

ای محمد، مظهر خلق کبیر

صاحب حمد و مقام بی نظیر

خلق را منجی ز گمراهی تویی

حکم حق، جاری نمودی در غدیر

معلم

ای معلم ، وارث پیغمبران
بهره مند از سر حق ، در هر زمان
کیستی تو، صاحب فهم و کمال
رهنما بی می کنی، خلق جهان

دیر فهمیدم

دیر فهمیدم که دانش نیست در حمل کتاب
دیر فهمیدم زمان طی شد و من در منجلاب
تا به کی غافل بمانم اندر این دنیای پست
دیر فهمیدم که دنیا نیست چیزی جز سراب

بهشت

بهشت فاسقان در این جهان است
بهشت زاهدان در لا مکان است
بهشت عاشقان اندر دو عالم
بهشت و دوزخ ما در نهان است

راه نجات

افتاد به چاه، چون خر همسایه

شد خاک روان، بر سر بیچاره

خر با لگدش، خاک عقب زد

خندید به تدبیر، و چنین افسانه

دخت نبی

ای دخت نبی، مخزن اسرار دو عالم

ای کوثر دین، مظهر حق، بضعه خاتم

دردانه گهر، ای شرف آدم و حوا

از بهر علی، همسر فرزانه و همدم

توکل

جز توکل بر خدا سرمایه ای در کار نیست

هر که را باشد توکل، کار او دشوار نیست

با امید حق تعالی کی بشر تنها بود

در گلستان طبیعت، هر گلی بی خار نیست

هوای نفس

روح من سرکش و فرمانبر میل و هوس است

منم آن بنده شیطان که اسیر قفس است

چه کنم تا که شوم دور ز نفس و دل خود

هر چه آید بسرم مستی و شر و عبث است

آرامش

آرامش آدمی، ز دین است

اخلاق نکو، ورا ننگین است

عقل و ادب و حیا ی انسان

ناجی بشر، ز مکر و کین است

حسین و کربلا

حسین و کربلا و خون یاران

گلستانی بود در شوره زاران

عجب شوری به عالم کرده بر پا

ولی و مقتدای جن و انسان

ولادت امام حسن

شد نیمه ماه رمضان جشن ولادت
باشد همه جا شور و صفا بهر ولایت
آورده به عالم گهری دخت پیمبر
صورت چو علی قد چو نبی نور رسالت

شکر نعمت

الهی سینه ای ده پر ز حکمت
بینم راز و اسراری ز خلقت
ندارم جز خدا، ورد زبانم
زبانی ده که گویم شکر نعمت

حفظ دین

خوشا آنان که در راه ولایت
رها کردند خود و اموال و ثروت
برای حفظ دین و راه یزدان
گذشتند از زن و فرزند و مکنت

نیایش

عبادت چون غذای روح و جان است

ادایش روز و شب قوت روان است

بریدن از خود و طی کمال است

نجات هر کسی مرهون آن است

نینوا

هر که دارد ادب و شور و نوا بسم الله

هر که ببیند اثر ذکر و دعا بسم الله

آنکه اندر دو جهان عشق حسینی دارد

نزد عباس و حسین و شهدا بسم الله

هدف کربلا

هر که دارد هدف کربلا بسم الله

هر که خواهد نظر خون خدا بسم الله

عاشقان در ره سالار شهیدان رفتند

سر و جان را بدهد بهر لقا بسم الله

ذکر خدا

ذکر رحمان الرحیم، حی و سبحان و کریم
خالق کل و قدیم، بشنو از رب عظیم
رستگار است در جهان، در دو عالم همزمان
هر که آرد بر زبان، نام یزدان حکیم

محضر خدا

گر عشق لقا باشد، سهل است مصیبت ها
چون در ره قرآنی، شهد است ملامت ها
در محضر حق ما دام، دوری ز گناهان کن
گر لذت آن بینی، زیباست عبادت ها

مزار

مرغ دل پر می زند سوی دیار فاطمه
گشته روز عاشقان چون شام تار فاطمه
هر کجا دل می رود مستانه اندر جستجوست
تا بجوید بینوا خاک و مزار فاطمه

امام علی

من چو خارم به کنار گل خوشبوی علی
دست گل چین زمان چید گل روی علی
تیغ کین تابه جبین شه عالم بنشست
غرق خون گشت چو گل، قامت و گیسوی علی

بسم الله

هر که دارد نظر آل عبا بسم الله
این جهان رهگذری بهر رضا بسم الله
حفظ دینی که محمد بودش پایه گذار
هدف نهضت شاه شهدا بسم الله

انتظار موعود

گر حجت حق آید، نهی است خصومت ها
گر عشق حقیقی شد، نور است ولایت ها
کی می شود ای مهدی، کز فیض ظهور تو
یکباره جهان گردد، آزاد ز نکبت ها

عید فطر

عید آمد و بلبل ز قفس نغمه کنان رست
طوطی دل از بند بدن رقص کنان جست
هر کس که در این ماه ز بیگانه جدا شد
با دلبر دیرینه خود طرح دگر بست

قدر

ره آورده شب قدر است قرآن
بود میراث احمد این گلستان
ز بهر عاشقان آب حیات است
به کام مومنان صهباست فرقان

گناه

چون گنه آید زداید جان تو
گر اجل آید بگیری جان تو
هر گنه ضایع کند روح ترا
با نیایش کی بمیرد جان تو

نماز و ولایت

نماز با ولایت روشنایی است
وصول کردگار و دلر با یی است
ولی را جانشین کرده خداوند
اطاعت از ولی کاری الهی است

صفات رذیله

رسد آدمی بجایی، که بجز خودش نبیند
بکشد برادرش را، که حسد فرو نشیند
به خدا قسم که هر گز، عطشش مهار گردد
عمل و خطای ما را، شه جان چو روز بیند

ترک عصیان

حرص و حسد و غرور فرجام
نابود کند ترا سرانجام
با ترک گنه و ترک عصیان
آزاد شوی تو اندر این دام

کجا رفت

عقل و ادب و حیا، کجا رفت

شور و شرف و صفا، کجا رفت

اخلاق نکو همراه دین کو

مهر و شفقت و عطا، کجا رفت

اذان و اقامه

سزاوار ستایش، در جهان اوست

اذان در گوش فرزندان چه نیکوست

نمازش خوانده گردد، در نهایت

بقا مختص ذات حق بود دوست

غیبت

تهمت مزنی دوست گرفتار شوی

مردار خوری و بی جهت خوار شوی

غیبت که بود کبیره در بین گنه

با انس به آن، شقی و بیمار شوی

کعبه حق

ناجی تو ایمان و یقین و تقواست
افزون ز گوهر، صفای دل، را پیدااست
هر کس که دلش کعبه حق میگردد
اندر دو جهان شفیع او بی همتاست

دل و زبان

نابودی ما درون قلب و دهن است
شمشیر دو لب، صدای جان، در بدن است
ایمان به خدا سعادت و خوشبختی است
همراه تو در روز پسین یک کفن است

غرور

از قدرت حق بشر بسی حیران است
با اذن خدا جهان دمی ویران است
مغرور مشو که زندگی چند روز است
در طوف حرم شاه و گدا یکسان است

صبر

دانی که ز زهر تلخ تر چیست
جز صبر، به نزد جاهلان نیست
با صبر و تحمل است، ظفرها
پایان شب سیه، سفیدی است

شناخت خداوند

دانی که خدا چه گوید، و چه خواهد، و چه می کند
دانی که خدا چه پوشد، و چه خورد، و چه می دهد
او رزق دهد، غصه مردم خورد، هر چه بخواهد بشود
دانی که خدا، عیب من و عیب تو، و عیب همه می پوشد

همنشینی

بدگمانی در رفاقت با بدان، ایجاد و حاصل می شود
عقل و دین، با صالحان تکمیل و کامل می شود
آدمی هم‌رنگ افکار رفیق است و اسیر نفس خود
هر کسی با کسب دانش، عالم و عامل می شود

طریقت

الهی به لطف جهان آفرین
هدایت نما، خلق را در حزین
مرا در دو عالم طریقت نما
خداوند عالم، خدای زمین

دیوانه

الهی گشته ام، دیوانه و مست
چو عاشق می روم، در گوشه ای پست
دمادم می کنم، من آه و ناله
بجویم دلبر دیرین، کجا هست

جنان

الهی تویی مهربان هر زمان
که نزدیک باشی مرا هر مکان
منم دور، از لطف و احسان تو
بخوایم ز تو، جایگه در جنان

شناخت خدا

الهی بده، بنده را، علم و دین

تحمل کنم، بی وفایی کین

کنم بندگی و اطاعت زرب

شناسم خداوند، جان آفرین

لطف

الهی به شب زنده داران تو

که جز تو نخواهند، یاران تو

نما لطف خود را بر این بنده ها

کنند شکر نعمت ز احسان تو

عادل و جاهل

عاقلان قبل از عمل، صبر کنند

جاهلان بعد از عمل، فکر کنند

خوش بر آن بنده ای عالم به عمل

در رضای ازلی، عالم خود سیر کنند

صبر و تحمل

الهی به آه اسیران و بیچارگان

فقیران و پیران و درماندگان

گرفتار گشته در این روزگار

تحمل عطا کن، بر این بندگان

کودکی و پیری

کار انسان در دو جا یکسان بود

کودکی و پیریش همسان بود

خوش بر آنکس، که در زمان حیات

توشه ای دارد، که آن احسان بود

تقوا

الهی به خون شهیدان قسم

تو لطفی عطا کن، برین نفس هم

نما راه تقوا و دین بر بشر

نگردند گمره در این پیچ و خم

تولد و مرگ

در تولد بچه ای عریان بدی
دیگران خندان و تو گریان بدی
خوش به حالت، در زمان ترک ما
دیگران گریان و تو خندان بدی

ظرفیت

الهی به خون شهیدان و اشک یتیم
عطا کن تو ظرفی به حجم عظیم
بریزی در آن نور ایمان و صبر
کنم بندگی، پیش نور و حکیمی علیم

یوسف و مهدی

یوسف و مهدی، شبیه یک دگر
هر دو باشند، منجی خلق و بشر
آخرین نسل پیامبر، آخرین نسل امام
جملگی در انتظار مردم و سوز پدر

نظر مردم

فرزند و پدر با خرکی در بازار

بحث و نظر خلق بود دل آزار

ظلم و ستم هر دو براین خر باشد

داد از سخن مردم و کوی و انظار

عاشق

عشق را تفسیر و تعبیرش خطاست

عشق بازی، جملگی شور و صفاست

خوش بر آن عاشق، که حق معشوق اوست

عشق دانی با خدا، نور و شفاست

عشق

عشق اسطرلاب اسرار ولاست

دیده بان حکمت و وصل و صفاست

خوش بر آن مردان با تقوای دین

کارشان هر روز و شب یاد خداست

مسیر حق

سیر حق، دارد مسیری دل را با

با قبول دین و ایمان بر خدا

گر یقین پیدا شود در معرفت

وانگهی یابد خود ونور ولا

مراحل وصال

هفت منزل طی کنند، مردان دین

توبه و خود سازی و کسب یقین

بندگی حق، اگر افزون شود

در کفت یابی، تو افلاک و زمین

روز موعود

خبر آمد، خبری در راه است

روز موعود و وصال و جاه است

حجت حق، ز پس ابر، برون می آید

خوش بر آن دل، که از آن آگاه است

راه نجات

افتاد به چاه، چون خر همسایه

شد خاک روان، بر سر بیچاره

خر با لگدش خاک عقب زد

آمد به سر چاه، خر بیگانه

همنشینی

بد گمانی در رفاقت با بدان، ایجاد و حاصل می شود

عقل و دین، با صالحان تکمیل و کامل می شود

آدمی هم‌رنگ افکار رفیق است و اسیر نفس خود

هر کسی با کسب دانش، عالم و عامل می شود

هفت سین

سفره عید مزین به سماق و سمنو و سرکه است

سنجد و سبزه و سیر و سبزی از سکه است

سبزه ماش و عدس، ارزن و ذرت، نخود و کنجد بود

ماهی قرمز و هفت سین به سر هر سفره است

هفت شین (عید کهن)

شعف و شور و شعور است در این عید کهن
شادی و شهسو سرور است در این عید کهن
شهر تزیین به گل یاس و چراغ و شب بو است
وقت مهمانی و دیدار و حضور است در این عید کهن

مست

مست عشقم، مست یار و روی دوست
مست معبودی که هستی مال اوست
حالت مستی و حیرانی نکوست
دیدن یکتا امیدم آرزوست

مستی

مستی ما، مستی انگور نیست
بهر جنت یا ز عشق حور نیست
مستی ما، دیدن روی خداست
دیدنش با چشم تر مقدور نیست

عشق حقیقی

عشق ما، عشق حقیقی بر خداست

دیدن یار و لقای کبریاست

عشق تا وقتی اسیر دل بود

دیدن معشوق هم کاری خطاست

اعتماد و دوستی

روزگاری نظر اهل خرد گردش داشت

سخن و حرف بزرگان اثر وارزش داشت

دوستی معنی زیبایی صداقت را داشت

کارها یکسره با عشق و صفا چرخش داشت

دولت مند و درویش

نظر کردم به مردم، من کم و بیش

بدیدم فقر دولت مند و درویش

نه قدرت مند در فکر فقیر است

نه مسکین است آگه، بر خود و خویش

مست خدا

مست یارم، مست چشم و خال دوست

مست معشوقی، که عالم آن اوست

مست چشمی را که می خوابد، نیم

مست معبودی، که جان بخشد نکوست

بی وفایی

نظر کردم به حال یاغی و خویش

بدیدم بی وفایی را کم و بیش

نه قدرتمند غالب بر دل خود

نه ثروتمند در فکر دل ریش

روز موعود

می رسد روزی که دنیا غرق شادی و گلستان می شود

می رسد روزی که تفسیر حقیقی بهر قرآن می شود

دولت مهدی بپا و عدل جاری در حکومت می شود

عقل و ایمان بشر افزون و تکمیل و دو چندان می شود

ایمان و تقوا

می رود ایمان و تقوا، در پی هر هرزگی
می رود کبر و نخوت، در خلوص و بندگی
شستشوی روح ما، اندر نماز است و دعا
نفس دون باشد چو افعی، در درون زندگی

ظهور امام زمان

من که می دانم جهان روزی گلستان می شود
شادی و خوشحالی مردم دو چندان می شود
پس چرا نومید از آینده و حال خودم
مهدی موعود آید، همچو رضوان می شود

یاد پدر

دردانه دهر و نکته پرداز
روحش سوی حق بود به پرواز
از سوز جگر گلایه نا کرد
آن یار و شفیق و همدم راز

کاش می شد

کاش می شد ظلم و تزویر و ستم با هر جفا
جملگی می شد برون از نفس و این قلب سیاه
جای آن یک رنگی و مهر و خوشی بنشسته بود
همچو عاشق بود در دیدار خود سوی خدا

غرق دنیا

گر شوی مرتکب خدعه و نیرنگ و ریا
گر شوی مرتکب حيله و تزویر و جفا
وانگهی غرق هوا و هوس خویش شوی
می دهی روح و روان در پی هر میل و خطا

دار فانی

همسرم در سالگرد فوت زهرا در گذشت
نور پاکش در جوار اولیا محشور گشت
نوزده شب را به بستر آرمید و ناله کرد
دار فانی را رها و چشم بر دنیا بیست

بخش سوم: اشعار گوناگون

اشعار گوناگون

نوی دل

شعله پر فروغ من صفای من زمزمه های قلب من، ندای من

هست حروف شعر من جزای من مانع رشد کار من، هوای من

کلام کودک یتیم، عطای حق پرچم صاحب الزمان، لوی حق

گنج گران عشق من، خدای من کشته شدن به رزمگه، لقای حق

فزون ز ارزش گهر، بهای تو سجده جمله قدسیان، سزای تو

گفته بی نوای تو، صدای من روح و روان عشق من، برای تو

قیمت روی دیدنت، رضای حق قیام آخرین ولی، ندای حق

رمز نوای قلب من، شفای من کشتن نفس دون بود، لقای حق

تداوم راه ولا، بقای دل ظهور حجت خدا، دعای دل

مستی و شور و عشق من، نوای من کشته شدن بهر خدا، شفای دل

قیام آیت مبین، به پا شود، دشمن مرتضی علی، فنا شود
چه خوش که در ره خدا، فدا شود تن شریف و روح با صفای من

این کجا و آن کجا

هر دو جان سوزند، اما این کجا و آن کجا	عده ای در سوز و آه اند، عده ای غرق گناه اند
هر دو مسئولند، اما این کجا و آن کجا	عده ای خواهان بینش، عده ای تسلیم و سازش
هر دو فعالند، اما این کجا و آن کجا	عده ای جویای کارند، عده ای دنبال یار ند
هر دو بی دردند، اما این کجا و آن کجا	عده ای مشغول دنیا، عده ای در فکر عقبا
هر دو می میرند، اما این کجا و آن کجا	عده ای دررنج و نخوت، عده ای در مال و ثروت
هر دو می نالند، اما این کجا و آن کجا	عده ای فریاد و ناله، عده ای مجنون و واله
هر دو می سوزند، اما این کجا و آن کجا	عده ای در غرق حسرت، عده ای در ناز و نعمت
هر دو نادانند، اما این کجا و آن کجا	عده ای در جهل و غفلت، عده ای در فکر مکننت
هر دو مسرورند، اما این کجا و آن کجا	عده ای را حق پرستی، عده ای را شرک و پستی

در مدح حضرت مهدی (ع)

ای جلوه یزدان بیا، ای مظهر ایمان بیا ای حامی قرآن بیا، ای رهبر خوبان بیا

یابن الحسن، یابن الحسن

ای منجی انسان بیا، ای یار مظلومان بیا ای شاه انس و جان بیا، ای قاطع البرهان بیا

یابن الحسن، یابن الحسن

ای یاور رزمندگان، ای همدم بیچارگان ای مونس روح و روان، ای قبله گاه جسم و جان

یابن الحسن، یابن الحسن

چون شمع محفل ها تویی، روح و روان ما تویی چون وارث جانها تویی، بالاتر از بیضا تویی

یابن الحسن، یابن الحسن

ای یوسف زهرا بیا، ای رهبر جانها بیا ای قلب انسانها با، ای غایب و مولا بیا

یابن الحسن، یابن الحسن

ای روح من ریحان من، ای جان من جانان من ای عشق من ایمان من، ای یوسف کنعان من

یابن الحسن، یابن الحسن

ای شافع روز جزا، ای غایب و سر خدا گر چه رجالی در خطا، از لطف خود بنما عطا

يابن الحسن، يابن الحسن

دهه ی فجر

ای همه هستی ز تو پیدا شده نهضت ایران ز تو پیدا شده

روح خدا یاور و مولا شده وز کرمش الگوی دنیا شده

مهدی بیا ایران مصفا شده

ملت ایران ید واحد شده امت اسلام همه شاهد شده

رهبر آن هادی و قاید شده دین خدا دین مجاهد شده

بهر فرج ایران مهیا شده

مرکز دین کشور شیران شده ام القرا کشور ایران شده

حکم خدا بر همه یکسان شده عزت این خلق دو چندان شده

زنده جهان از دم عیسی شده

ز لطف حق فاطمه الگو شده حفظ حجاب شعار حق گو شده

ارزش زن بین، چه نیکو شده زنان ایران، همه حق جو شده

مهدی بیا که حق هویدا شده

شیعه و سنی چو برادر شده دین خدا را همه یاور شده

روح خدا منجی و رهبر شده زنده ز او دین پیمبر شده

مظهر حق زاده زهرا شده

وحدت اسلام رعایت شده
پر تو فشان نور ولایت شده

شعار هر فرد شهادت شده
عشق و صفا جمله عنایت شده

وای که پر مفسده دنیا شده

لطف خدا شامل ملت شده
چونکه به بهمن گه نصرت شده

خون حسین، شروع نهضت شده
تظاهرات، باعث حیرت شده

رجالی از عشق تو شیدا شده

صفات خدا

ذکر رحمان و رحیم، حی و سبحان و کریم	خالق کل و قدیم، بشنو از رب عظیم
قل هو الله احد، از ازل بود و ابد	ذکر حق جویان بود، قل هو الله علیم
قل هو الله صمد، گفته قرآن بود	دورمان کن از حسد، ای خدا وند مقیم
رستگار است در جهان، در دو عالم همزمان	هر که آرد بر زبان، ذکر رحمان و رحیم
بی شریک و لا یزال، حی مطلق ذوالجلال	دور باشد از زوال، حی و سبحان و کریم
کعبه دلها تویی، هر کجا با ما تویی	قبله جانها تویی، کن هدایت مستقیم
ذکر حقگویان به شب، نور یزدان است و رب	هر کسی گوید به لب، قل هو الله نعیم
ذکر قرآن مجید، جملگی نور و نوید	رحمت حق را مزید، دورمان کن از حجیم
تو و کیلی و جلیل، تو دلیلی و کفیل	ما فقیریم و ذلیل، ای توانا و حکیم
صبر و ایمان و وفا، عهد و پیمان با خدا	موجب رشد و لقاء، ذات دانای قدیم
غافر کل ذوب، عالم کل غیوب	ساتر کل عیوب، ای دواى هر سقیم
رازق و واسع تویی، خالق و جامع تویی	دایم و مانع تویی، ای تو رزاق و قسیم
ای رجالی دل بکن، همچو مرغی زین بدن	رو بسوی ذوالمنن، آن خداوند حلیم

در محضر خدا

گر عشق لقا باشد، سهل است مصیبت ها چون در ره یزدانی، شهد است ملامت ها

گر مهر و صفا باشد، سخت است جدا یی ها دل را سوی حق بر دن ، کافی است سعادت ها

بی نور خدا تار است ، طی کردن این دنیا بی هادی و پیغمبر، دور است مسافت ها

در محضر حق ما دام، دور ی ز گناهان کن گر لذت آن بینی، زیباست عبادت ها

ای عاشق دلداده، طی کن ره جانان را هرگز نبود دشوار، این طی طریقتها

بی اذن خدا هرگز، برگی نشود ریزان پس قدرت حق را بین، پیداست ز آیتها

هرگز نبود ارزش، این منصب دنیایی حق میدهد ت جانا، این عزت و شوکت ها

گر اذن خدا نبود، هرگز نشود کاری دل را به خدا بسپار، ای بنده قدرتها

در ماه مبارک هم، دلها سوی حق رفته حالی تو رجالی دان، نور است ضیافت ها

ره آورد شب قدر

ره آورده شب قدر است قرآن	بود میراث احمد این گلستان
ز بهر عاشقان آب حیات است	به کام مومنان صهباست قرآن
کتاب عشق و تقوا نور سرمد	بود هر آیه اش رازی ز رحمان
کتاب دین و دانش باب رحمت	به چشم کافران تیری است فرقان
کلام جاودان سرچشمه فیض	شراب عشق را دریای جوشان
تلاوت کن کلام حق مکرر	اگر خواهی شوی محبوب جانان
قرایت کن کلام حق ز تدبیر	که نورانی شوی از پرتوی آن
کتاب حق بود آن لوح محفوظ	خدایا کن هدایت هر مسلمان
ره رستن ز دوزخ ذکر رب است	کلیدش را بجو چون نیست پنهان
شفاعت موعظه رحمت هدایت	صفات مستتر در سینه آن
کتاب دین و آیین محمد	ستون محکم عرفان وایمان
بین آیات قرآن ارتباطش	مبین می شود هر یک چه آسان.
قواعد را ببین در جامعیت	چگونه عام بودن نظم و سامان
کلام حق بود عالیتربین ذکر	که افضل تر بود منجی انسان
چو نعمتها ز رب العالمین است	که رمزش خواندن آیات قرآن

خدایا مصطفی گوید سخن چند که این هدیه برد از سوی سبحان

کتاب زندگی آیین رحمت به تعلیمش شود دنیا چو رضوان

کتاب معرفت سرچشمه نور که روشن می کند قلب محبان

خداوندا امور مسلمین را گشایش کن گره از لطف و احسان

خداوندا همه مرضای اسلام شفا ده ای طیب درد پنهان

خداوندا رجالی را ز رحمت ببخشا هر گناه و جرم و نسیان

مزار فاطمه (س)

مرغ دل پر می زند سوی مزار فاطمه گشته روز عاشقان چون شام تار فاطمه
روح و جانم می‌رود سوی بقیع و نینوا بلکه بوسد تربت و جوید مزار فاطمه
یا رسول اله ببین آخر که هم‌رنگ فلق شد ز سیلی ستم گلگون عذار فاطمه
تربیت پاکش اگر بر چشم نابینا نهند غرق اندر نور گردد در کنار فاطمه
هر کجا دل می‌رود مستانه اندر جستجوست تا بجوید بینوا خاک و مزار فاطمه
روزها سر می برد در پشت دیوار بقیع گریه و شیون کند چون چشم زار فاطمه
گه کنار احمد و گه در کنار مجتبی تا بجوید دلبرش اندر دیار فاطمه
شیعیان در انتظار رجعت فرزند او بلکه بنماید به عالم لاله زار فاطمه
میکنم وصف مزار بانوی اسلام و دین تا که بخشد جرم من پروردگار فاطمه

حضرت علی(ع)

من چو خارم به کنار گل خوشبوی علی دست گل چین زمان چید گل روی علی

نجف و کرب و بلا را تو نصیبم گر دان بل بینم رخ و بویم گل خوشبوی علی

گر چه در بند هوا و هوس خویشتنم عاشقم، عاشق آن مرقد و آن کوی علی

من ندارم هوسی جز نظری در بر دوست تا که بینم گل و بوسم رخ خوشبوی علی

گر چه من در صدد تزکیه ای روح خودم زین سبب هست مرا جان و روان سوی علی

قوم خیبر که شکستند دمی پیمان را دست حق گشت عیان از ید و بازوی علی

چو نمودند خطا در هدف و راه نبی شد عیان، معرفت و همت و نیروی علی

مکر کین بهر خلافت چو موفق گر دید گشت خامش ز شکایت لب حق گوی علی

به ولایت بنمودند ستم هر شب و روز نیست جز دخت نبی مونس و دلجوی علی

میکنند جنگ به پا، حيله و تزویر عدو لیک ترسد ز تقابل به فرا سوی علی

اهل کوفه چو نمودند خیانت به وصی کینه را کرد عیان دشمن بد خوی علی

تیغ کین تابه جبین شه عالم بنشست غرق خون گشت چو گل قامت و گیسوی علی

همه امید من این است که در موقع مرگ سر گذارم ز وفا بر سر زانوی علی

معجز ختم رسل، مصحف پاکیزه حق بود جاری همه بر لعل سخنگوی علی

خوش شمیمی رسد از طرف بهشتم به مشام این بود نگهت گل یا که بود بوی علی

بینوایی که بیامد به حرم بهر نیاز
خاتمی کرد نصیبش کرم و خوی علی
ما که از عشق رخ ساقی کوثر مستیم
کی شود دیدن آن گنبد مینوی علی
افتخارم بود اینکه، که مرا نام علی است
زین سبب هست مرا چشم و نظر سوی علی

هدف کربلا

هر که دارد هدف کربلا بسم الله	هر که دارد نظر ال ابا بسم الله
هر که خواهد شرف و عزت دین را گوید	نزد عباس و حسین و شهدا بسم الله
آنکه دارد عطش و شور و نوا بر خیزد	تا ببیند اثر ذکر و دعا بسم الله
چون محرم برسد شور و عزا بر خیزد	زنده گردد هدف و راه ولا بسم الله
هر که باشد عملش خالص و نیک	او شود کشته ای در راه خدا بسم الله
هر که دارد به دلش یاد حسین بن علی	شد حسین شافع او روز جزا بسم الله
هر که خواهد برود بر سر قبر عباس	بر سر نعش ابوالفضل هما بسم الله
آنکه اندر دو جهان عشق حسینی دارد	سر و جان را بدهد بهر لقا بسم الله
عاشقان در ره سالار شهیدان رفتند	مانده در سوگ و نوایی و عزا بسم الله
آنکه دارد هوس مرقد آن خون خدا	کی بود صبر رو ا بهر شفا بسم الله
مرقدش کعبه جانهای صبور و مشتاق	بهر دیدار چنین کعبه پیا بسم الله
شیعیان شیفته و عاشق مولا هستند	تا رسد وقت وصال رفقا بسم الله
در دیار عرفا کشته شدن با معناست	این جهان رهگذری بهر رضا بسم الله
ما که با گریه و شیون به در خانه حق	عاشق دیدن یک لحظه ترا بسم الله
آنکه بر آل علی و علما رو آرد	سرنوشت همگی دست خدا بسم الله

هم علی اصغر و هم اوسط و اکبر باشد شهدای ره قران و ولا بسم الله
فاطمه اصغر و هم اوسط و هم کبری بود تا نماید به جهان نام دو را بسم الله
ای رجالی به حدیث تقلین گوش بکن گر بخواهی به دو عالم تو عطا بسم الله

در انتظار موعود

گر حجت حق آید، نهی است خصومت ها چون در ره قرآنی، نفی است ملامت ها

از بس که ستم دیدند، این مردم در مانده بیزار شدند آری، از نقش حکومت ها

کی می شود ای مهدی، کز فیض ظهور تو یکباره جهان گردد، آزاد ز نکبت ها

مردم همه مشتاقند، بیند رخ گلگونت از بس که نفاق است و از بس که خیانت ها

وقت است که آیی تو، از غم برهانی مان با گفتن جا الحق، ای منجی ملت ها

ای عاشق دلداده، دیوانه و مجنون شو گر عشق حقیقی شد، نور است ولایت ها

چون وعده نموده حق، بر آمدن حجت ما منتظرت هستیم، ای مشعل امت ها

در آمدن مهدی، هر گز نبود تردید اری تو رجالی دان، حق است رسالت ها

عید سعید فطر

عید آمد و بلبل ز قفس نغمه زنان رست طوطی دل از بند بدن رقص کنان جست

هر کس که در این ماه ز بیگانه جدا شد با دلبر دیرینه خود طرح دگر بست

نا خورده طعام است و ننوشیده می آب هر کس که به این خوان کرم یک دله بنشست

فرهاد صفت تیشه زده کوه بدن را آن گه که به یکباره ز امیال درون رست

هر کس که بنوشاند ورا ساقی کوثر با جرعه ای از آب شود عاشق و سر مست

اشک شوق

اگر عشقی بود، آن عشق مولاست

اگر نوری بود، آن نور والاست

اگر اشکی بود، آن اشک شوق است

شفای باطن و بیداری ماست

اگر یاری بود، آن یار مهدیست

که او نور دل و فرزند زهراست

قیامش جز به فرمان خدا نیست

حکومت در زمین را گر چه والاست

عدالت را قیامش زنده سازد.

جهان بعد از ظهورش نیک و زیباست

ظهورش باعث اثبات حق است

همه دلها رجالی سوی مولاست

الهی نامه

الهی به شب زنده دار ان تو	که جز تو نخواهند یاران تو
نما لطف خود را بر این بنده ها	کنند شکر نعمت ز احسان تو
الهی به لطف جهان آفرین	هدایت نما خلق را در حزین
مرا در دو عالم طریقت نما	خداوند عالم، نما راه دین
الهی تو یی مهربان هر زمان	که نزدیک باشی مرا هر مکان
منم دور از لطف و احسان تو	بخوایم ز تو جایگه در جنان
الهی گشته ام دیوانه و مست	چو عاشق می روم در گوشه ای پست
دمادم می کنم من آه و ناله	بجویم دلبردیرین کجا هست
الهی به خون شهیدان قسم	تو لطفی عطا کن بر این نفس هم
نما راه تقوا و دین بر بشر	نگردند گمره در این پیچ و خم
الهی بده بنده را علم و دین	تحمل کنم بی وفا بی کین
کنم بندگی و اطاعت ز رب	شناسم خداوند جان آفرین

بسم الله

هر که خواهد نظر خون خدا بسم الله	هر که دارد هدف کربلا بسم الله
سر و جان را بدهند بهر لقا بسم الله	عاشقان در ره سالار شهیدان رفتند
هر که بیند اثر ذکر و دعا بسم الله	هر که دارد ادب و شور و نوا بسم الله
نزد عباس و حسین و شهدا بسم الله	آنکه اندر دوجهان عشق حسینی دارد
این جهان رهگذری بهر رضا بسم الله	هر که دارد نظر آل عبا بسم الله
هدف نهضت شاه شهدا بسم الله	حفظ دینی که محمد بودش پایه گذار